

رسالہ ابدالیہ



حضرت مولانا یعقوب چرخی رحمۃ اللہ علیہ

تصحیح و تعلیق و پیشگفتار از

محمد نذیر رانجھا





مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



رسالۂ ابدالیہ

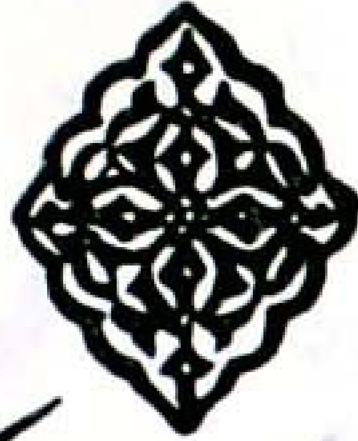
حضرت مولانا یعقوب چرخی رحمۃ اللہ علیہ

تصحیح و تعلیق و پیشگفتار از

محمد نذیر رانجھا



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ عمومی ــــــــــ ۳۶
تصوّف و عرفان ـــــــ ۸

سخن مدیر

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

فکر تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به اراده دانش پرور و فرهنگ گستر اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و حضرت رئیس جمهوری پاکستان به صورت اعلامیهٔ مشترکی در ۱۳ آبان ماه ۲۵۲۸ شاهنشاهی برابر با ۴ نوامبر ۱۹۶۹ میلادی پدیدار گردید. وزارت فرهنگ و هنر ایران و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان مامور شدند که مشترکا طرح تشکیل مرکز تحقیقات را تهیه، تنظیم و اجراء کنند. با حسن نیت و حسن تعاون موجود در میان مسئولان دو وزارتخانه، همزمان با مشخص شدن حدود طرح مقدمات اجرای آن نیز فراهم شد و مرکز تحقیقات فارسی در روز اول آبان ماه ۲۵۳۰ برابر با ۲۳ اکتبر ۱۹۷۱ میلادی در راولپندی شروع به کار کرد.

موافقتنامه چنین شروع می شود:

"به منظور تشیید و ادامهٔ همکاری فرهنگی و آموزشی و زبانی بین ایران و پاکستان و برای رسیدن به حد اعلای تفاهم بین دو کشور از طریق تعاون صادقانه و همبستگی دوستانه در این زمینه ها دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری اسلامی پاکستان تصمیم گرفته اند که این موافقتنامه را برای همکاری در زمینه های فرهنگی و آموزشی منعقد سازند."

و در آغاز اساسنامه هدف مرکز چنین توصیف شده است:

"پاکستان افتخار دارد که دارای یک میراث فرهنگی است که در طی قرون از زبان و ادب و هنر فارسی مایه گرفته است. اینک به منظور حفظ و توسعه

ونشر و ترویج این میراث فرهنگی، موسسه یی به نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرهنگ و هنر دولت شاهنشاهی و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان به مدت نامحدودی در کشور پاکستان تأسیس می شود."

یکی از هدفهای این مرکز طبع و نشر متون قدیم فارسی است به ویژه آنها که مربوط به تصوف و عرفان است، ازان روی که در ایران و پاکستان کتابهای صوفیان و عارفان از محبوبیتی خاص برخوردار است. اکنون رساله ای کوچک ازین نوع پیشکش می شود که پرداخته دست پژوهشگری نوپاست، پژوهشگری که با شش سال کار و تحقیق درین مرکز مراحل کارآموزی را پشت سر گذاشته و اکنون نخستین کار تحقیقی خود را ارائه می کند، وی درین پژوهش خود را مرهون استاد احمد منزوی می داند. همانگونه که ما نیز خود مرهون کار شبانه روزی و مداوم استاد هستیم و بزودی ثمرهٔ کار ایشان را خواهیم دید، انشاءالله.

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

سید مهدی غروی

اسلام آباد (پاکستان) ۱۲ خرداد ۲۵۳۷ شاهنشاهی

مختصات این کتاب

نام کتاب : رسالۀ ابدالیه .

مؤلف : حضرت مولانا یعقوب چرخی رحمة الله علیه .

مصحح : محمد نذیر رانجها .

سخن مدیر : دکتر سید مهدی غروی . مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . اسلام آباد .

چاپ : مکتبۂ جدید پریس لاهور

ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . اسلام آباد .

تعداد : ۱۰۰۰

کاغذ : ۷۰ گرمی سفید ، ساخت پاکستان .

قطع : ۲۲ × ۱۵ سانتیمتر .

خطاط : مولانا عبدالعزیز . راولپندی .

تاریخ چاپ ونشر : خرداد ماه ۲۵۳۷ شاهنشاهی / جمادی الثانی ۱۳۹۸ ہجری / مه ۱۹۷۸ میلادی

محل انتشار : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان . اسلام آباد .

بها : ۲۰ روپیه پاکستانی .

فهرست مطالب



پیشگفتار

در احوال و آثار حضرت مولانا یعقوب چرخی رحمة الله علیه

نسب نامه

یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمّد بن محمود الغزنوی ثم الچرخی ثم السرزی

لمعروف مولانا یعقوب چرخی رح.

بنا بر گفته استاد روان سعید نفیسی: "نسبت او را سرزی هم نوشته اند

... و چندی در شیراز ساکن بود."[1]

کاتب نسخهٔ خطی ابدالیه موجود در کتابخانهٔ سراجیه خانقاه شریف احمدیه

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی جلد اوّل ص ۲۶۴ و جلد دوم ص ۷۷۸.

سعیدیہ، موسیٰ زئی شریف بخش دیرہ اسماعیل خان، نسبت ایشان را

"الشرزی" وکاتب نسخۂ خطی موجود در کتابخانۂ دیوانِ ہند لندن "السوزی" وکاتبان

نسخہ ھای خطی کتابخانۂ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد

"السرزی" نوشتہ اند. امّا در رسالۂ نائیہ حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ خود آوردہ

اند:

"سرز دھیست از دھای چرخ کہ در اوّل بساتین چرخست، مسکن

آباء و اجداد این فقیر آنجاست"[۱]

از این عبارت پیدا است کہ نسبت صحیح مولانا یعقوب چرخیؒ

"الغزنوی ثم الچرخی ثم السرزی" است نہ "سروری" و "السرزی" و "الشرزی" و

"السوزی" و "الشیرازی".

پدرِ بزرگوار

حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ در تفسیرِ خود چند جا ذکر کردہ اند کہ از

۱۔ نائیہ ص، ۱۳۹.

آن معلوم می شود که پدرِ ایشان از ارباب علم و مطالعه و مردی پارسا و متصوّف بودند، ریاضت ایشان بدان اندازه بود که روزی از خانهٔ همسایه آب آوردند چون آب آن در کاسهٔ یتیم بود نخوردند![1]

واین رباعی را از زبان پدر خود آموخته بودند:

جز فضل تو راه کی نماید مارا
جز جود تو بندگی که شاید مارا
گر چلهٔ هر دو کون طاعت داریم
بی لطف تو کار بر نیاید مارا

جای دیگر نیز پدرِ شان به ایشان دعایی را آموخته بودند که همیشه پس از قرائت سورهٔ عم بخوانند.[2]

زادگاه

تذکره ها تاریخ زادگاه مولانا یعقوب چرخی را ننوشته اند.

۱- تفسیر چرخی بحوالهٔ پیشگفتار ثانیه ص ۹۷ . ۲- تفسیر چرخی ص ۱۱۵ بحوالهٔ ایضاً.

آموزش و پرورش

مولانا فخر الدین علی بن الحسین الواعظ الکاشفی رح نوشته که: "چندی در جامع هرات و چندگاه در دیار مصر تحصیل علوم مشغول بوده اند[1] و با شیخ زین الدین خوافی رح (م ۸۳۳ یا ۸۳۴ یا ۸۳۸ ه.ق) هم درس بوده اند و نزد مولانا شهاب الدین سیرامی رح که از کبار علمای زمان بوده است، تلمذ می کرده اند[2]، و اجازت فتویٰ از علمای بخارا گرفته بودند[3]."

ملاقات با حضرت خواجه نقشبند رح

حضرت مولانا یعقوب چرخی رحمة الله علیه قبل از بیعت با حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه (م ۷۹۱ ه.ق) با ایشان عقیدت و محبّت خاص داشتند. چون بعد از کسب اجازت فتویٰ عزم برگشتن چرخ کردند. روزی در خدمت حضرت خواجه نقشبند رحمة الله علیه رفتند و به تواضع و تضرّع

۱- رشحات عین الحیات ص ۷۹ و تذکرهٔ مشائخ نقشبندیه ص ۱۴۰.

۲- تذکرهٔ مشایخ نقشبندیه ص ۱۴۲. ۳- رشحات عین الحیات ص ۷۶.

عرض نمودند: "گوشه خاطری بمن دارید". حضرت خواجه نقشبندؒ فرمودند: "این زمان که عزیمت کرده نزد ما آمده اید". مولانا یعقوب چرخیؒ گفتند: "دوستدار خدمتم". حضرت خواجه نقشبندؒ فرمودند: "از چه جهت؟" مولانا یعقوب چرخیؒ گفتند: "ازان جهت که شما بزرگید و در عوام النّاس مقبول هستید". حضرت خواجه نقشبندؒ فرمودند: "دلیلی بهتر ازین می باید که شاید این قول شیطانی باشد". حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ گفتند: "حدیث صحیح است که چون حق سبحانهٗ وتعالیٰ بنده را دوست خود می سازد، دوستی او را در دلهای بندگان می اندازد". حضرت خواجه نقشبندؒ تبسّم کردند و فرمودند: "ما عزیزانیم[1]". ازین سخن ایشان حال مولانا یعقوب چرخیؒ دگرگون شد. زیرا که یک ماه قبل ازین واقعه حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ درخواب دیده بودند که حضرت خواجه

۱- منظور ایشان اشاره به خواجه علی رامیتنیؒ از خلفای خواجه محمود انجیر فغنویؒ (م ۱۷ ربیع الاوّل ۷۱۷ هـق) ست که ملقب بخواجه عزیزان علیؒ ست، و وی مرشدِ مرشدِ مرشد خواجه بهاءالدین نقشبندؒ است که در ۲۸ ذیقعده ۷۲۱ هـق. درگذشته و خاکجایش در خوارزم واقع است. (خزینة الاصفیا، جلد اوّل، ص ۵۴۳).

نقشبند" بایشان می فرمودند: "مرید عزیزان شو." و حضرت مولانا یعقوب چرخی"
این خواب را فراموش کرده بودند. چون حضرت خواجه نقشبند" فرمودند که ما عزیزانیم
آن خواب به یاد حضرت مولانا یعقوب چرخی" آمد.[1]

بعد ازین حضرت مولانا یعقوب چرخی" از حضرت خواجه نقشبند"
خواهش کردند که خاطر شریف با من دارید. حضرت خواجه نقشبند" فرمودند:
"شخصی از حضرت خواجه عزیزان علیه الرحمة و الرضوان خاطری طلبیده است
و ایشان فرموده اند که در خاطر غیر نمی ماند. چیزی پیش ما بگذار که چون آنرا ببینیم
ترا یاد خواهیم کرد". باز حضرت خواجه نقشبند" به مولانا یعقوب چرخی" فرمودند:
"تو چیزی نداری که پیش ما بگذاری لذا کلاه من همراه ببر. هرگاه که این را خواهی
دید، ما را یاد خواهی کرد و خواهی بیافت و برکت این بر خانوادهٔ تو باشد."[2] باز
فرمودند که درین سفر مولانا تاج الدین دشتی کوکی" را دریاب که وی از اولیاء الله است.[3]

۱- رشحات عین الحیاة، ص ۷۶. ۲- انسیه ص ۱۷.

۳- رشحات عین الحیات، ص ۷۷.

عزیمت از بخارا

پس حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ از حضرت خواجه نقشبندؒ اجازهٔ سفر خواستند و از بخارا رو به بلخ نهادند. در راه احتیاجی پیش آمد و ایشان از بلخ بدشت کولک رفتند و اشارت حضرت خواجه نقشبندؒ با ایشان یاد آمد که ملاقات با مولانا تاج الدّین دشتی کولکیؒ بکنید.

ملاقات با مولانا تاج الدّینؒ و مراجعت به بخارا

حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ بعد از جستجوی بسیار مولانا تاج الدّین دشتی کولکیؒ را دریافتند و با ایشان ملاقات کردند. این ملاقات و ارادت مولانا دشتی کولکیؒ با حضرت خواجه نقشبندؒ بر قلب مولانا یعقوب چرخیؒ چنان تأثیر کرد که ایشان باز عزم بخارا کردند که بر دستِ مبارک حضرت خواجه نقشبندؒ بیعت کنند.

ملاقات با مجذوبی

در بخارا مجذوبی بود که حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ بوی عقیدت تمام

داشتند. از وی پرسیدند: "آیا من در خدمت حضرت خواجه نقشبندؒ بروم"؟ مجذوب گفت: "زود بروی" و بر خاک چند خطوط کشید. حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ با خود گفتند: این خطوط را شمار می کنم، اگر فرد باشد دلیل بر حقیقت این داعیه خواهد بود که: ان اللّٰہ فردٌ و یحبّ الفرد (خدا یکی ست و یکی را دوست می دارد). چون شمار کردند، فرد بود.[1]

ملاقات دوّم با حضرت خواجه نقشبندؒ

بعد از این روید اد حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ را به هدایت خدای تعالیٰ یقین شد که حضرت خواجه نقشبندؒ از خواص اولیاء اللّٰہ اند و کامل و مکمل اند. سپس از اشارات غیبیه و واقعاتِ کثیره ایشان از قرآن مجید فال گرفتند. این آیت برآمد: اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدٰهُمُ اقْتَدِهْ[2] (ترجمه: ایشان آنند که خدا راه نمود ایشانرا، براستِ راهی ایشان پی بر، و پس اوی گیر).[3]

۱۔ رشحات عین الحیاۃ ص ۷۷. ۲۔ پاره ۷ سورۂ الانعام، آیت: ۹۰.

۳۔ کشف الاسرار و عدة الابرار، جلد سوم، ص ۴۱۲.

مولانا یعقوب چرخیؒ در آخر روز در فتح آباد که مسکن ایشان بود، متوجه مزار شیخ سیف الدین باخرزیؒ (م ۶۵۸ ه.ق.) نشسته بودند که ناگاه بیک قبول الٰهی در رسید و بیقراری در باطن ایشان پیدا شد. پس قصد خانقاهِ حضرت خواجه نقشبندؒ کردند. چون بقصرِ عارفان (خانقاهٔ حضرت خواجه نقشبندؒ) رسیدند حضرت خواجه نقشبندؒ را کنارِ راه منتظر دیدند. رفتار حضرت خواجه نقشبندؒ با ایشان خیلی با لطف و محبّت بود.

بیعت با حضرت خواجه نقشبندؒ کردن

بعد از ادای نماز حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ در خدمت حضرت خواجه نقشبندؒ عرض نمودند که مرا هم جزو مریدان خود فرمائید. حضرت خواجه نقشبندؒ گفتند که در حدیث است: "العلم علمان، علم القلب فذٰلک علم نافع، علم الانبیاء والمرسلین وعلم اللّسان فذٰلک حجّۃ اللّٰہ علی ابن آدم"[۱] (ترجمه: علم دو نوع است. علم دل پس این علمی است سودبخش که خداوند به انبیاء و پیغمبران یاد داد و علم

۱- رسالهٔ قدسیه ص ۱۰۸ بحوالهٔ کنز الهدایات و تذکرهٔ مشائخ نقشبندیه ص ۱۴۰.

زبان پس آن بر ابن آدم حجت است)." وامید است کہ از علم باطنی نصیبی بتو رسد و فرمودند کہ در حدیث است:" اذا جالستم اہل الصدق فاجلسوہم بالصدق فانہم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی ہممکم ونیاتکم".

(ترجمہ: ہرگاہ شما در صحبت اہل صدق نشستید پس با آنان با صدق بنشینید زیرا آنان بازرسان دل ہستند. آنان در دل شما داخل می شوند وہمت ھا ونیت ھای شما را درمی یابند)." و ما مأموریم بیخود کسی را قبول نمی کنیم. امشب ببینیم کہ چہ اشارت میشود. اگر ترا قبول کنند. ما نیز قبول می کنیم".[۱]

این شب بر حضرت مولانا یعقوب چرخی چنان سخت گذشت کہ بعمر خود شبی چنان نگذرانیدہ بودند. ایشان درین فکر بودند کہ شاید حضرت خواجہ نقشبند مرا قبول نکنند. صبح حضرت مولانا یعقوب چرخی ترسان وہراسان با حضرت خواجہ نماز فجر ادا کردند. حضرت خواجہ نقشبند بایشان فرمودند:" مبارک باد کہ اشارت بقبول شد، ما کسی را کم قبول می کنیم واگر قبول می کنیم دیر قبول

۱۔ رشحات عین الحیاۃ ص ۷۸ و انیسہ ص ۲ و تذکرہ مشائخ نقشبندیہ ص ۱۴۰.

می کنیم. امّا تا هر کسی چون آید و وقت چون باشد" بعد ازان کرسی نامهٔ مشایخ خود را تا بحضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی[1] قدّس الله تعالی اسرارهم بیان کردند و حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ را بوقوف عددی مشغول کردند و فرمودند که اوّل علم لدنی این سبق است که حضرت خواجه خضر علیه السلام بحضرت خواجه بزرگ (خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمة الله علیه) رسانیده.[2]

عطای خلافت

حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ پس از بیعت مدّتی در خدمت حضرت خواجه نقشبندؒ می بودند و مدّتی از حضرت خواجه علاء الدّین عطّار رحمة الله علیه (م ۸۰۲ ھ.ق) تکمیل تعلیم و تربیّت می کردند.[3]

تا اینکه حضرت خواجه نقشبندؒ ایشان را اجازه دادند که از بخارا بروند،

۱- خواجه عبدالخالق غجدوانیؒ، از خلفای نامی خواجه یوسف همدانیؒ (م ۲۷ رجب ۵۳۵ ھ.ق) است، که در شهر غجدوان شش فرسنگی بخارا زاده شده و در ۱۲ ربیع الاوّل ۵۷۵ ھ.ق و در همان غجدوان بخاک سپرده شده است (خزینة الاصفیا، ج اوّل ص ۵۳۲-۵۳۴). ۲- رشحات عین الحیاة ص ۷۸. ۳- خزینة الاصفیا ج اوّل ص ۵۶۷.

وحضرت خواجه نقشبندؒ وقت تودیع به ایشان فرمودند: "آنچه ازما بتو رسیده است به بندگان خدای تعالی برسان تا سبب سعادت باشد"[1] باز سه بار گفتند: "ترا بخدا سپردیم"[2] نیز اشاره بمتابعت حضرت خواجه علاء الدین عطارؒ کردند.[3]

عزیمت از بخارا

حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ از بخارا به شهر کش (موضعی از اصفهان یا ماوراالنهر) رسیدند. وچندی در آنجا اقامت کردند. درین میان خبر در گذشت حضرت خواجه نقشبندؒ بگوش ایشان رسید که موجب اندوه وغم شد ودرین فکر رفتند که مبادا باز دنبال عالم مادی روم واز آرزوی طلب حق بمانم. حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ روح حضرت خواجه نقشبندؒ را دیدند که این نگرانی را با اشاره برطرف کردند. سپس حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ تصمیم گرفتند که به گروهی از درویشان

۱۔ رشحات عین الحیاة ص ۷۸ و انیسیه ص ۳ وتذکره مشائخ نقشبندیه ص ۱۴۱
۲۔ انیسیه ص ۳ وتذکره مشائخ نقشبندیه ص ۱۴۱۔ ۳۔ رشحات عین الحیاة ص ۷۸ وتذکره مشائخ نقشبندیه ص ۱۴۲۔

به پیوندند و طریق آنان را اختیار کنند. دوباره در عالم روحانی حضرت خواجه نقشبند حضرت مولانا یعقوب چرخی را ازین اراده باز داشتند. باری حضرت مولانا یعقوب چرخی، حضرت خواجه نقشبند را در عالم روحانی دیدند و ازیشان پرسیدند که کدام عمل کنم که بآن در قیامت شما را دریابم. ایشان فرمودند: "متابعت شریعت محمّدی".

کسب سلوک در خدمت خواجه علاء الدّین عطّار

حضرت مولانا یعقوب چرخی چندی در کش اقامت کردند و بعداً به بدخشان رفتند چون بدانجا رسیدند، از حضرت خواجه علاء الدّین عطّار نامه ای دریافتند که در آن اشاره بمتابعت خود رفته بود. حضرت مولانا یعقوب چرخی عازم چغانیان شدند و چند سال در صحبت حضرت خواجه علاء الدّین عطّار ماندند. خواجه عطّار بر مولانا یعقوب چرخی لطف بی پایان می فرمودند.

چون خواجه علاء الدّین عطّار بتاریخ ۲۰ ربیع الاوّل ۸۰۲ هـ.ق درگذشتند، حضرت مولانا یعقوب چرخی از چغانیان بحصار آمدند و خواستند

که دستور حضرت خواجه نقشبندؒ را بجای آورند یعنی: "آنچه از ما بتو رسیده است به بندگان خدای تعالیٰ برسان و بمناسبت حال، حاضرین را بطریق خطاب وغائبین را بذریعه خط و کتابت تبلیغ بکن."[1]

درگذشت

شنبه ۵ صفر ۸۵۱ ه‍.ق، مصادف با ۲۲ آوریل ۱۴۴۷م، در حصار. مولانا یعقوب چرخیؒ در ۷۸۲ ه‍.ق. در بخارا خوابی دیده اند که آنرا در تفسیر خود نیز تذکر داده اند[2]. از این حساب برمی آید که این واقعه شصت و نُه سال قبل از وفات ایشان بوده است. و اگر دران عمر که آغاز طالب العلمی و استعداد سفر از هرات تا بخارا بوده، اقلاً بیست سال از عمر شان می گذشت. پس عمر ایشان را کم از کم در حدود هشتاد و نُه سال باید تخمین کرد. و چون فاصله میان وفات ایشان و خواجه بزرگ بهاء الدین نقشبندؒ (۶۰) سال

۱- انیسیه ص ۵ و تذکرهٔ مشائخ نقشبندیه ص ۱۴۲.

۲- تفسیر چرخیؒ ص ۷۷.

می باشد و ایشان بخدمت خواجه بهاء الدین نقشبند[1] رسیده، باین حساب نیز باید عمر دراز یافته باشند!

خاکجای

ملّا علی بن الحسین الواعظ الکاشفی در "رشحات عین الحیات" نوشته است که قبر مبارک ایشان در موضع هلفتور واقع است که دهی حصار است.[2] وهمین روایت را نوربخش توکّلی در تذکرهٔ مشائخ نقشبندیه آورده است.[3] ولی شادروان سعید نفیسی در تاریخ نظم ونثر در ایران و در زبان فارسی می نویسند (مولانا یعقوب چرخی): در حصار شادمان در ۸۵۱ هـ درگذشت[4]... قبروی اینک در کالخوز لنین در ۵ کیلومتری دوشنبه پایتخت تاجیکستان در وادی چغانیان درجاییست که سابقاً شهر حصار شادمان در آنجا بوده وبعد بحصارات معروف شده و اینک اثری از آن

۱- پیشگفتار نائیه ص ۹۹.	۲- ص ۷۶	۳- ص ۱۴۲.

۴- جلد اوّل، ص ۲۶۵.

شهر نیست و تنها یک حمام و دو مزار از آن مانده است.[1]

اولاد

۱- حضرت یوسف چرخی[رح] فرزند حضرت مولانا یعقوب چرخی[رح] که جانشین پدر شده و قبر وی تقریباً در ۴۰ کیلومتری دوشنبه است، در جایی که اینک بنام چرتک معروف است و ساختمانی بسبک قبر تیمور دارد، و در آنجا در کمر کوه خانقاهی بسیار بزرگ کنده اند و اندرون آن چند حجره است.[2]

۲- در تفسیر مولانا یعقوب چرخی[رح] آمده است که ایشان فرزندی داشته اند که در عمر هفده سالگی رخت از جهان بسته و پدر را بمرگ خویش داغدار گردانیده. مولانا یعقوب چرخی[رح] در این باب چنین می نگارند: این فقیر را فرزندی بود چهار ماه کم هفده ساله بانواع کمالات آراسته حسن صوری و خلق معنوی داشت. چون وی فوت شد خاطرم متألم شد، بر سر قبر وی متوجه

۱- جلد دوّم ص ۷۷۸-۷۷۹.

۲- تاریخ نظم ونثر در ایران و در زبان فارسی جلد دوّم ص ۷۷۹.

بودم بخاطرم از روحانیّت او این بیت گذشت :

با دو قبله در رهٔ توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن[1]

(حکیم سنائیؒ)

بگمان این ناچیز این پسر غیر از یوسف چرخیؒ است.

خلیفه و جانشین

حضرت خواجه عبید الله احرارؒ (م ۲۹- ربیع الاوّل ۸۹۵ ه.ق.)، عارف مشهور این قرن خلیفه و جانشین حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ شدند.[2]

ارادت خواجه عبید الله احرارؒ بمولانا یعقوب چرخیؒ

خواجه عبید الله احرارؒ یکی از بزرگترین مشایخ طریقهٔ نقشبندیه است.

مولانا نور الدّین عبد الرّحمن جامیؒ عارف بزرگ و شاعر نامور هرات بعد از

۱- پیشگفتار نائیه ص ۹۷.

۲- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اوّل ص ۲۶۵.

سعد الدّین کاشغری دست ارادت باو داده و در اکثر تألیفات خویش ازان رهبر روحانی با احترام ذکر کرده و دیباچهٔ کتب خود را بنام وی موشح گردانیده. این شخصیّت عالی مقام دست ارادت بمولانا یعقوب چرخیؒ داده است.

خواجه احرارؒ — از هرات براه چل دختران تا حصار رفت واز فرطِ اخلاص اکثر پای پیاده این راه دراز راپیمود.

هنگامی که بخدمت مولاناؒ رسید اوّل مولاناؒ به سیمای خشمگین در نظر وی جلوه کردند و بیاضی نیز در جبهه مبارک پدیدار بودند. خواجه احرارؒ را کراهیتی درخاطر پیدا شد. مولاناؒ دست خویش را باز کشیدند، بار دوم بصورتی درنگاه خواجه احرارؒ متجلی شدند که خواجهؒ بی اختیار گردید و دست خود را دراز نمود، مولانا یعقوب چرخیؒ گفتند:

این دست مرا خواجهٔ بزرگ بهاء الدّین نقشبندؒ بدست گرفته بودند و گفته بودند: دست تو دست ماست، هر که دست تو گیرد، دست ما را گرفته

است. آنگاه طریقهٔ خواجگان و وقوف عددی را بایشان تلقین کردند.[1]

آثار

سخنوری: "مولانا یعقوب (چرخی) گاه شعری میگفته، این او راست

(رباعی):　تا در طلب گوهر[2] کانی کانی

تا زنده بهوی وصل جانی جانی

فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو

هر[3] چیز که در جستن آنی آنی

(هفت اقلیم (ج ۱) ص ۳۳۴ و نائیه ص ۱۲۶).

دکتر عبدالرسول خیام پور در فرهنگ سخنوران در صفحه ۶۵۸ برای احوال و اشعار مولانا یعقوب چرخی به هفت اقلیم رازی نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ سپهسالار تهران شمارهٔ ۲۷۳۴ و سفینهٔ خوشگو نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ سپهسالار تهران شماره ۲۷۲۵ ارجاع داده است. در هفت اقلیم چاپ تهران رباعی فوق الذکر مولانا چرخی موجود است.

۱- پیشگفتار نائیه ص ۱۰۷-۱۰۸. ۲- نائیه: جوهر. ۳- نائیه: هر چیز که تو طالب آنی آنی.

زیرا نسخۀ خطّی سفینۀ خوشگو در دسترس من نیست لذا نتوانستم از آن استفاده کنم و ومتأسفانه در سفینۀ خوشگو دفتر ثالث چاپ پتنه نیز احوال مولانا مذکور نیست.

از کتاب رشحات برمی آید که مولانا یعقوب چرخیؒ مصنفات متعدد داشتند، اما مع الاسف از آن ها نام نبرده اند!

دربارۀ آثار مولانا یعقوب چرخیؒ، نیز بررسی کاملی تاکنون انجام نگرفته است، آقای خلیل الله خلیلی، در پیشگفتار "نائیه" از سه اثر ایشان: تفسیر نائیه و رسالۀ مختصر در اثبات وجود اولیاء و مراقبت ایشان (که همان ابدالیه است) یاد کرده اند و آقای سعید نفیسی در "تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی" از تفسیر، النبیه، روایح و شرح رباعیات نام می برند، و بدینگونه دو کتاب تازه یکی بنام "روایح" و دیگری بنام "شرح رباعیات" بر سه اثر یاد شده از سوی آقای خلیل الله خلیلی افزووده شده است، ولی در برابر "نائیه" و "ابدالیه" را از قلم انداخته اند.

۱- پیشگفتار نائیه ص ۱۰۷.

در اینجا، هفت اثر ایشان را که این ناچیز دیده و یا بررسی کرده با نشانیهای کتابشناسی نشان می دهد، با ذکر اینکه یکی از این شش اثر یعنی "روایح" تا آنجا که این ناچیز آگاهی دارد، در دست نیست، و تنها جایی که از آن نام برده شده است، درهمان اثر شادروان سعید نفیسی ست[1]. و من خواهشمندم که اگر کسی آگاهی از آن دارد مرا مطلع سازد، چه من آرزو دارم که بتوانم بررسیهای خود را درمورد حضرت مولانا یعقوب چرخی "و نگاشته های ایشان دنبال کنم.

۱- تفسیر یعقوب چرخی"

دراین کتاب تسمیه، تعویذ، سورهٔ فاتحه و پارهٔ بیست ونهم وسی ام قرآن مجید را تفسیر کرده اند، و بسال ۸۵۱ ه.ق بپایان رسانیده اند. بارهای پاکستان و هند چاپ شده است، از آن میان: ۱- ۱۳۰۸ ه.ق لکهنو[2]،

۱- تاریخ نظم ونثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اوّل، ص ۲۶۵.

۲- فهرست کتابهای چاپی فارسی جلد اول، ص ۴۳۵.

۲- حاجی عبدالغفار و پسران تاجران کتب ارگ بازار قندهار (افغانستان) در ۱۳۳۱ ه.ق.، مطبع اسلامیه ستیم پریس، لاهور.

۲- نائیه

در شرح دیباچهٔ مثنوی که در پایان آن حکایت پادشاه و کنیزک و داستان شیخ دقوقی و شیخ محمد سررزی را افزوده است، می باشد. و این همراه رسالهٔ نائیهٔ جامی (ص ۹۵-۱۵۸) بکوشش و تصحیح و حواشی و پیشگفتار آقای خلیل الله خلیلی، از سوی انجمن تاریخ افغانستان کابل، در سال ۱۳۵۲ ش، چاپ شد.[1]

۳- انسیه

در ملفوظات و مناقب حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند و فضایل سلسلهٔ نقشبندیه، شامل بر چند فصول است، فصل ۱- در فضیلت دوام وضو، فصل ۲- در ذکر خفی، فصل ۳- در نمازهای نافله، ۴- خاتمه: بعضی

۱- بنگرید به فهرست مشار، ج ۲، ص ۲۹۱۱، که در آنجا تاریخ چاپ ۱۳۳۶ ش یاد شده است.

69042

فواید که مصنّف را از حضرت خواجه نقشبند و از خلیفهٔ ایشان خواجه علاءالدین عطّار رسیده. این رساله در "مجموعه ستّهٔ ضروریه" (مجموعهٔ رسائل حضرات نقشبندیه). (ص ۱۵-۳۷) بتصحیح مولانا اعجاز احمد بدایونی از مطبع مجتبائی دهلی (هند) بسال ۱۳۱۲ هـ ق چاپ شده است.

۴- روایح

در تصوف (شادروان سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، جلد اوّل، ص ۲۶۵).

بیجا نیست گفته شود، کتابی بنام "روایح"[2] از صرفی کشمیری، ملّا یعقوب بن حسن، درگذشته در آغاز سدهٔ یازدهم هـ.ق. در دست است که در چند رایحه، به نثر آمیخته به نظم می باشد. با این سرآغاز: لک الحمد کالذی تقول وخیراً مما نقول.

۱- من ترجمهٔ الأنیس را برای نخستین بار به زبان اردو فراهم کردم، و آن بزودی چاپ خواهد شد.

۲- روایح تصنیف صرفی کشمیری (تاریخ تألیف ۹۷۶ هـ.ق.)، از مطبع نولکشور در سال ۱۳۲۲ هـ.ق. (۷۰ ص) چاپ شده است.

کیف و ما نقول لا یلیق بشانک ... پاکا خداوندا اگر جنس حمد و ثنا مخصوص به ذات وصفات تست ...

چه تشابه به نام کتاب و نگارنده انسان را به اندیشه وا میدارد.

نسخه: راولپنڈی، گولڑه شریف، درگاه شاد روان پیر مهرعلی شاهؒ، نستعلیق سدهٔ ۱۳ ه.ق، ۹۰ ص.

ر.ک: فهرست نسخه های فارسی، منزوی ۳: ۲۴۰۶ و ۴: ۳۲۰۰ و ۲۳۲۵.

۵-حورائیه= جمالیه= شرح رباعی ابوسعید ابی الخیرؒ

در شرح رباعی منسوب به ابوسعید ابوالخیرؒ (۳۵۷-۴۴۰ ه.ق):

حورا به نظارهٔ نگارم صف زد	رضوان ز تعجب کف خود بر کف زد
آن خال سیه بر آن رخان مطرف زد	ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد

به خواهش درویشی صادق و دوستی موافق، و اینکه "در این رباعی اشارت به صفت جمال و جلال حق تعالیٰ کرده شده است".

نسخهٔ خطّی در مجموعه ۱۴ رسالهٔ خطّی شمارهٔ ۴۴۸۴، کتابخانهٔ گنج بخش

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، از ص ۱۵۴ تا ۱۶۱، کاتب نام آن را "جمالیه" نوشته است. در آخر رسالهٔ یازدهم مجموعه تاریخ کتابت ۱۱۰۰ ھ.ق. آمده و همهٔ مجموعه بیک خامه نوشته شده است.

۶ـ شرح اسماء الله

در دیباچه میگویند: علمای طریقت پیش از این اسماء الله را به فارسی و عربی به اطناب شرح کرده، از فواید ایشان بفارسی جمع کرده شد، تا نفع آن به خاص و عام الناس برسد.

آغاز: الحمد لله الذی نور قلوب الاولیاء بتجلّیات اسماء الحسنیٰ و صفات العلیا و جعلها... و بعد، میگوید بنده راجی از خداوند قوی... یعقوب بن عثمان بن محمود... الغزنوی ثم الچرخی.

نسخه: راولپندی، گولره شریف، درگاه شادروان پیر مهر علی شاهؒ، نستعلیق سدهٔ ۱۳ ھ.ق.، آغاز برابر نمونه، ۲۸ ص، ۱۵ سطر. (فهرست نسخه های فارسی پاکستان، آقای منزوی).

۷ - ابدالیہ

مصنّف از خود برای این رسالہ نامگذاری نکردہ است. ولی کاتبان نسخہ ھای (زیر) شمارۂ ۱ و ۲ و ۴، نام آنرا "ابدالیہ" نوشتہ اند. تذکرہ نگاران در فہرست آثار مولانا یعقوب چرخی اسم این رسالہ را نیاوردہ اند و تاکنون بچاپ نرسیدہ است و چنانکہ خواہیم آورد، تنہا آقای خلیلی کہ نسخہ ای از آن را دیدہ اند در پیشگفتار چاپ "نائیہ" بدان اشارہ کردہ اند.

چون متن این را کمن وارزندہ دیدم در تصحیح وچاپ آن کوشیدم، وترجمۂ آن را برای نخستین بار بہ زبان اردو فراہم کردہ، و از سوی موسسۂ انتشارات اسلامی ۹ ۲۴- این ۹ سمن آباد لاہور (آوریل ۱۹۷۸م) چاپ شدہ است.

نسخہ ھای خطّی

۱- دیرہ اسماعیل خان، موسیٰ زئی شریف، کتابخانۂ سراجیہ، خانقاہ شریف احمدیہ سعیدیہ، در ملک آقای صاحبزادہ مولانا ابوعبداللہ محمّد سعد سراجی مرشد بابا صاحب، خط نستعلیق خوش، اسم کاتب وتاریخ کتابت ندارد.

سدهٔ دوازدهم هجری قمری، ۱۵ ص، ۱۵ سطر، همراه رسائل خطّی، ۱- ابدالیه، ۲- رساله در مسایلِ نماز، ۳- رساله فی تحقیق معنی کلمة التوحید، ۴- رسالهٔ کشف رویا، از شیخ نورالدین بن شیخ عبدالحق دهلوی بخاری، ۵- ترجمهٔ فارسی تقویت الایمان.

این نسخه در متن قرار گرفته است.

۲- اسلام آباد، کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شمارهٔ ۳۹۵، خط نستعلیق خوش، اسم کاتب و تاریخ کتابت ندارد، سدهٔ دهم هجری قمری، ۱۳ ص، ۲۱ سطر، همراه مجموعهٔ خطّی، ۱- کشف المحجوب، شیخ ابوالحسن هجویری (ص ۱-۵۰۱)، ۲- ابدالیه (ص ۵۰۲-۵۱۴)، فهرست نسخه های خطّی کتابخانهٔ گنج بخش (جلد دوّم) ص ۳۵۷، نوشتهٔ محمّد حسین تسبیحی).

این نسخه را به نشانی "الف"، مشخّص کرده ام.

۳- اسلام آباد، کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شمارهٔ ۵۸۶۶، خطِ نسخ پخته، کاتب قوام الدّین عبدالله، همراه مجموعه رسائل خطّی، ۱- قدسیه، خواجه محمّد پارسا (ص ۶-۶۴)، ۲- محبوبیه، ایضاً (ص ۶۵-

۶۹)، ۳۔ انیس الطالبین وعدة السالکین (ص ۷۰ - ۲۴۰)، ۴۔ سخنان خواجه بهاء الدین نقشبند، سخنان ترمذی؟ (ص ۲۴۲ - ۴۵۶)، ۵۔ انسیهٔ مولانا یعقوب چرخی (ص ۴۵۸ - ۴۸۸)، ۶۔ ابدالیه (ص ۴۸۹ ۴۹۶)، ناقص الآخر . . . و دلیل برین مدعا آنست که علامات اقطاب در ایشان موجود بود و، ۱۷ سطر، در ترقیمه نسخهٔ اوّل و سوم تاریخ کتابت ۱۲۔ ذی الحجه ۹۲۵ ھ.ق. و محرم ۹۲۶ ھ.ق آمده است.

این نسخه را به نشانی "ب" مشخّص ساخته ام.

۴۔ لندن، کتابخانهٔ دیوان هند، خط نستعلیق خوش، کاتب محب الله انصاری، تاریخ کتابت ۱۲ جمادی الاوّل ۱۰۹۵ ھ.ق. موافق ۲۷ جلوس عالمگیر شاه غازی، ۱۳ ص، ۱۷ سطر. (فهرست مخطوطات فارسی، نوشته اته (۲/۱۰۲ شمارهٔ ۱۷۷۴/۹).

این نسخه را به نشانی "ج" مشخّص کرده ام.

۵۔ لاہور، ۵۵ ریلوے رود، کتابخانهٔ آقای حکیم محمّد موسیٰ امرتسری صاحب

عکس نسخه، که به شمارهٔ ۴ نشان داده شده است.

۶ـ دیره اسماعیل خان، موسیٰ زئی شریف، خانقاه شریف احمدیه سعیدیه،
در ملک آقای حضرت مولانا محمد اسماعیل صاحب، سجاده نشین خانقاه شریف
احمدیه سعیدیه، خط نستعلیق خوش، کاتب خواجه محمد عثمان دامانی (م ۱۳۱۴ھ.ق)
تاریخ کتابت ۱۲۶۹ھ.ق. همراه مجموعهٔ رسائل خطّی، ش ۵ مجموعه (ص ۱۳۸ـ
۱۵۳)، ۱۲ سطر. در چاپ این کتاب از این نسخه استفاده نشد.

۷ـ افغانستان، کابل، کتابخانهٔ پوهنتون، شمارهٔ نسخه ۱۶۶۷۹،
خط نستعلیق، در مجموعه (برگ ۳۱۷ ـ ۳۲۴)، تاریخ کتابت مجموعه ۱۲۶۵ھ.ق.
در چاپ این کتاب از این نسخه استفاده نشد.

۸ـ آقای خلیل الله خلیلی در پیشگفتار رسالهٔ "نائیه" مولانا یعقوب
چرخی، نشانی رساله ای را می دهند که در پایان نسخهٔ خطّی "کشف المحجوب" شیخ
ابو الحسن هجویری جای دارد و بخط بخارائی کتابت شده، از نشانیهای داده شده
و سر آغاز آن بر می آید که همین رسالهٔ "ابدالیه" باشد که بایستی در آن نسخه کاتب

نام آنرا نبرده باشد. ولی متاسفانه آقای خلیلی نگفته اند که آن نسخه کجا نگهداری می شود.

تصحیح ابدالیه

در متن نسخۂ خطی کتابخانۂ سراجیه، خانقاه شریف احمدیه سعیدیه، موسی زئی شریف بخش دیره اسماعیل خان، را قرار داده ام. باوجود این که اغلاطی داشت ولی این نسخه های دیگر صحیح تر بود.

علامات تصحیح

۱- لفظی یا کلمه ای که در نسخۂ متن موجود نبود ولی در یکی از سه نسخه های خطی دیگر بود و درست بنظر می رسید، آن را درمیانۂ [ ] گذاشته ام.

۲- لفظی که بنا برضرورت از اینجانب افزوده شده در علامت ( ) قرار گرفته است.

۳- لفظی یا کلمه ای از نسخۂ متن که بعد از مقابله با نسخ دیگر عوض شده، زیر آن علامت ــــــ گذاشته شد.

۴- لفظی یا کلمه ای که در نسخهٔ متن موجود است و درست و با مفهوم دیده شد، امّا در نسخه های دیگر نبود، بر آن علامت ⌐¬ زده ام.

۵- لفظی یا کلمه ای که در نسخهٔ متن غیر ضروری و اضافی بود آن را حذف کرده ام و آنجا علامت ○ گذاشته ام، و در پاورقی بدان اشاره کرده ام.

اظهارِ تشکّر

"ابدالیه" اوّلین کار تحقیق من بود و ازین رو با خیلی مشکلات مواجه شدم. امّا یاری دوستان این مسائل را آسان کرد، و ناگزیر از هر یک باید تشکّر شود.

۱- مخدومنا و سیّدنا و مرشدنا حضرت مولانا ابوالخلیل خان محمّد صاحب بسط الله ظلهم العالی، سجادهٔ نشین خانقاه شریف سراجیه نقشبندیه مجدّدیه نزد شهر کندیان بخش میانوالی، در درک مسایل دقیق این رساله مرا یاری بسیار فرمودند.

۲- جناب آقای صاحبزاده مولانا ابوعبدالله محمّد سعد سراجی مرشد با باصاحب صاحب کتابخانهٔ سراجیه خانقاه شریف احمدیه سعیدیه، موسیٰ زئی شریف بخش

دیرہ اسماعیل خان، کہ اجازہ دادند از نسخۂ خطّی ایشان استفادہ کنم.

۳- جناب آقای حکیم محمّد موسیٰ امرتسری صاحب، لاہور کہ نسخۂ عکسی کتابخانۂ دیوان ہند لندن را در اختیار من گذاشتند.

۴- جناب آقای مولانا سیّد شریف احمد شرافت نوشاہی صاحب، سجادہ نشین دربار نوشاہی، ساہن پال شریف بخش گجرات کہ بعضی مشکلات ابدالیہ را برای من حل کردند.

۵- آقای محمّد حسین تسبیحی خوانساری کتابدار سابق کتابخانۂ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد کہ مشوق من بودند.

۶- آقای احمد منزوی فہرست نگار فعلی کتابخانۂ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد کہ مرا در ترجمۂ کلماتِ عربی در تمام مراحل تصحیح یاری کردند.

۷- جناب آقای مولانا محمّد محب اللہ نوری صاحب، انجمن حزب الرحمٰن بصیر پور بخش ساہیوال کہ مرا در حوالہ ھای آیاتِ قرآنی و احادیث نبوی یاری

نمودند.

۸- جناب آقای پرفسور محمّد اقبال مجدّدی صاحب، دار المؤرخین لاهور، که در تصحیح رساله مرا راهنمایی های گرانبها کردند.

۹- آقای سیّد عارف نوشاهی صاحب (همکار من در کتابخانهٔ گنج بخش) که از وجود نسخه ای از ابدالیه (ردیف ۷) در افغانستان مرا آگاه ساختند.

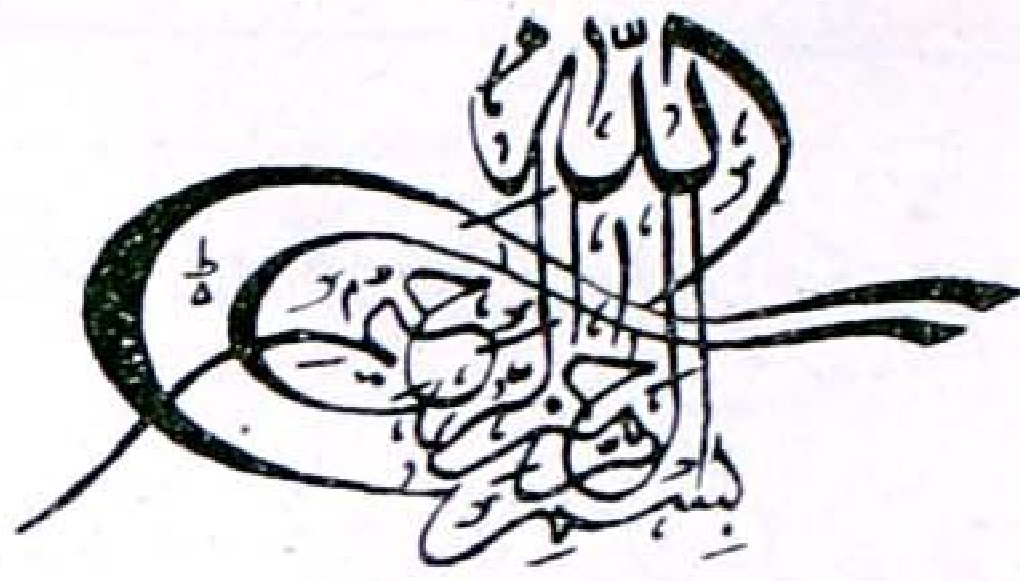
۱۰- در آخر از اولیای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد سپاس گذاری میشود که این رساله را چاپ و نشر کردند.

محمّد نذیر رانجها نوشاهی نقشبندی مجدّدی
کارمند کتابخانهٔ گنج بخش
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد ـــ صندوق پستی ۱۲۷۷.

مکتبهٔ رانجها، چک شمارهٔ ۶۷ جنوبی
براستهٔ مرولیانواله
تحصیل بهلوال بخش سرگودها.
۲۴- آذرماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
۲- محرم الحرام ۱۳۹۸ ه.ق.
۱۵- دسامبر ۱۹۷۷ میلادی.

متن رسالۂ ابدالیہ

مولانا یعقوب چرخیؒ



الحمد لله الذی زیّن السّماء الدّنیا بمصابیح وجعلها[1] رجوماً للشّیاطین وزیّن الارض بالرّسل والانبیاء [والاولیاء][2] والعلماء وجعلهم حججاً وبراهین یرفع بهم الظّلمات والشکوک من العالمین. والصّلوة والسّلام علی سیّد المرسلین محمّد وآله واصحابه والتّابعین اجمعین[3] الی یوم الدّین [و][4] رحمة الله تعالی[5] علی استاذنا ومشایخنا واسلافنا واولادنا واصحابنا وجمیع[6] المؤمنین. امّا بعد می گوید[7]، بندهٔ ضعیف راجی للعفو الرّحمن[8] یعقوب[9]

۱- متن والف: جعلناها وب وج: جعلها. ۲- متن: ندارد. ۳- متن: اله اجمعین واصحابه والتابعین والف: اله واصحابه والتابعین اجمعین وب وج: اله واصحابه والتابعین. ۴- متن "و" ندارد. ۵- متن وب: رحمة الله والف: رحمة الله تعالی وج: رحم الله. ۶- ج: جمیع المسلمین. ۷- ج: وبعد میگوید. ۸- متن: للعفو الراجی وب وج: للعفو الرّجی. ۹- الف: یعقوب بن عثمان بن محمد بن محمود غزنوی ثم الجرخی وج: یعقوب بن عثمان ابن محمود بن محمود الغزنوی ثم الجرخی.

بن عثمان بن محمود بن محمّد بن محمود الغزنوی ثم الجرخی ثم السررزی[۱] غفر اللّٰہ تعالیٰ لہ ولھم ولجمیع المؤمنین، کہ بعد از رسل وانبیاء اولیاء اللّٰہ اند کہ مرشدان خلایق اند. بعضی[۲] را بحکمت الوہیت وبعضی را بوعظ ونصیحت وبعضی را باقامت حجج قاطعہ براہ حق[۳] می خوانند. امتثالاً[۴] لامر رب العالمین[۵] وسیّد المرسلین علیہ الصّلوٰۃ والسّلام. قال اللّٰہ تعالیٰ: "اُدْعُ اِلٰی سَبِیْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ"[۶] ایشان اند کہ رحم می کنند بر جنّ[۷] وانس وجمیع سکّان روی زمین از مسلمین وکافرین، نظم[۸]:

۱- متن: الشرزی والف وب: السّرزی و ج: السوزی.

۲- ج: "بعضی را" ندارد. ۳- ب وج: "حق" ندارد. ۴- ج: متثالاً.

۵- الف: والانبیاء وسیّد المرسلین وب: وابتناء سیّد المرسلین. وج: انتثاء سیّد المرسلین.

۶- پارہ ۱۴، سورۃ النحل، آیت ۱۲۵. ترجمہ: "باراہ خداوند خویش خوان خلق اورا، بزیرکی و بآئین دانی، و باین پند نیکو، و باز پیچ با ایشان بآئین نیکوتر". کشف الاسرار وعدۃ الابرار، جلد ۵، ص ۴۵۹. ۷- ج: انس وجن. ۸- الف وب "نظم" ندارد.

بر ہمہ کفار مارا رحمتست[1] گرچہ جان جملہ کافر زحمتست[2]

زآن[3] بیاورد اولیاء را بر زمین تا کند شان رحمۃ للعالمین

رحمتِ جزوی بود مر عام را رحمتِ کلّی بود همام را[4]

و این اولیاء اللہ بودہ[5] اند و ہستند و خواہند بود لا طلاق النصوص.

قال اللہ تعالیٰ: "وَ[6] عِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِیْنَ یَمْشُوْنَ عَلَی الْاَرْضِ هَوْنًا"[7] الآیہ[8]،

[وَ[9]] قال اللہ تعالیٰ: "اِنَّ[10] الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا[11] فَلَا خَوْفٌ

عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ"[12] [وَ[13]] قال اللہ تعالیٰ: "اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ

۱۔ ب وج: رحمت است ۲۔ ب وج: زحمت است. ۳۔ ب: این شعر ندارد و متن و الف وج: تا کند شان رحمت للعالمین زان بیاورد اولیا را بر زمین. ۴۔ مثنوی دفتر سوم ص ۴۷ و مرآۃ المثنوی ص ۲۲۴. ۵۔ ج: بوذند. ۶۔ ب: بعداز "وعباد الرحمن" آیت ندارد. ۷۔ پارہ ۱۹، سورۃ الفرقان، آیت ۶۳. ترجمہ: "و بندگان رحمن (کہ ستودہ اند) آنند کہ میروند در زمین بکم آزاری" (کشف الاسرار و عدۃ الابرار، جلد ۷، ص ۵۸). ۸۔ ج: ندارد. ۹۔ متن: ندارد.

۱۰۔ الف وب وج: ندارد. ۱۱۔ ب وج: بعداز "ثم استقاموا" آیت ندارد و ج بعد از ثم استقاموا" الآیہ" دارد. ۱۲۔ پارہ ۲۶، سورہ الاحقاف آیت ۱۳. ترجمہ: "ایشان کہ گفتند خداوند ما اللہ است، بپائیدند بر آن، بر ایشان بیم نیست و اندوهگین نباشند" (کشف الاسرار و عدۃ الابرار، جلد ۹، ص ۱۴۱). ۱۳۔ متن: ندارد.

عَلَیْھِمْ وَلَا ھُمْ یَحْزَنُوْنَ [۱]

این فقیر خواست که [۲] درین رساله صفت اولیاء الله را بیان کند، بقدر حال. [۳] به اُمّید آنکه [۴] حق سبحانه و تعالیٰ وی را از [۵] ایشان گرداند. چونکه محبّت ایشان داده است، بیت [۶]:

گر نیم مردان [۷] ره را هیچ کس	وصفِ ایشان کرده ام اینم نه بس [۸]
گر [۹] نیم ز ایشان از ایشان گفته ام	خوش دلم کین قصّه از جان گفته ام [۱۰]

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: "مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَھُوَ مِنْھُمْ" [۱۱]

۱- پاره ۱۱، سورة یونس، آیت ۶۲. ترجمه: "آگاه بید که اولیای خدا آنند که باو گروند در ایشان فردا نه بیم است و نه اندوهگین باشند". (کشف الاسرار و عدة الابرار، جلد ۴، ص ۳۰۳).

۲- الف: ندارد. ۳- الف و ب و ج: بامید.

۴- ج: آنکه ویرا حق سبحانه و تعالیٰ. ۵- الف: از یشان.

۶- الف و ب: ندارد. ۷- مرغان: رسالۂ قدسیه، ص ۱۱۹.

۸- وصف ایشان کرده ام هم پیش و پس: متن. ۹- الف و ب و ج: این شعر ندارد.

۱۰- رسالۂ قدسیه ص ۱۱۹. ۱۱- ترجمه: "هر که محبت کسانی را در دل دارد پس از ایشان خواهد بود".

وقال: "المرء مع من احب[1]"۔ اللّٰھم[2] اجعلنا من اولیائك توفنی[3] مسلماً و الحقنی بالصالحین برحمتك یا ارحم الراحمین[4]۔

فصل[5]

بدانکہ[6] شیخ عالم عارف مجاہد قدوۂ اہل[7] الطریقہ کاشف اسرار الحقیقہ ابوالحسن علی بن[8] عثمان الغزنوی کہ براد[9]ر طریقت شیخ ابوسعید ابی[10] الخیر قدس سرہ بودہ است و کرامات و مقامات[11] مشہور است، رحمۃ اللہ علیہما۔ در کتاب

۱۔ صحیح مسلم، ص ۳۳۲، جلد ۲، باب المرء مع من احب، ترجمہ: "آدمی باکسی ست کہ دوست می دارد او را۔" مثنوی (دفتر پنجم) و مراۃ المثنوی، ص ۹۲۹: گفت المرءُ مع محبوبہ۔ لایفک القلب عن مطلوبہ (رومی)۔ ۲۔ ج: ندارد۔ ۳۔ ب: "توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین" ندارد۔

۴۔ ترجمہ: "الٰہی ما را از دوستان خویش گردان و مرا بطور مسلم مرگ بدہ و مرا با نیکان در محشر گردان با رحمت تو ای بسیار رحم کنندہ از رحمت کنندگان" (دعای مؤلف)۔

۵۔ متن: ندارد۔ ۶۔ ب: بدانک۔ ۷۔ اہل الطریقت کاشف اسرار الحقیقت: ج۔

۸۔ الف: ابن۔ ۹۔ الف: برادر طریقۂ حقیقت و ب و ج: برادر حقیقت۔

۱۰۔ ب: ابوالخیر بودہ است و الف و ج: ابی الخیر بودہ است قدس سرہٗ۔

۱۱۔ الف: مقامات او۔

کشف[1] المحجوب لارباب القلوب آورده است[2] که: خداوند تعالیٰ[3] را جلّ جلاله[4] اولیاء اند که والیان ملک اند[که][5] همّت[6] شان جزوی نی، و انس ایشان جز بوی نی.[7] پیش از ما بوده اند و اکنون هستند و خواهند بود تا [قیام[8]] قیامت. و[9] معتزلیان وحشویان گویند [که[10]] بوده اند، فامّا حالا[11] نیستند. و این سخن خطا است. [زیرا[12]] که برهان نبوی امروز با ایشان است، از بهر آنکه کرامت[13] ولی معجزهٔ [نبی[14]] است. چنانکه[15] برهان نقلی[16] و عقلی موجود است.[17] و[18] نیز برهان عینی موجود است.

۱- الف: کشف السرّ المحجوب. ۲- ب: ندارد. ۳- ج: ندارد.
۴- ج: جل وعلا. ۵- متن: ندارد. ۶- ب: همنشینان.
۷- ج: ندارد. ۸- متن: ندارد و الف و ب: قام و ج: قیام.
۹- ب و ج: ندارد ۱۰- متن: ندارد. ۱۱- الف و ج: حالیا و ب: ندارد
۱۲- متن: ندارد و ج: زیرانکه. ۱۳- متن و الف: کرامات. ۱۴- متن: ندارد
۱۵- متن: چنانچه. ۱۶- ج: عقلی و نقلی. ۱۷- متن: که علماء الزام خصوم میکنند. ۱۸- الف و ب: ندارد.

فصل

این فقیر می گوید که معنی این سخن آن است که علماء [در[1]] اعصار[2] و امصار[3] دلایل عقلی و نقلی دارند که الزام خصوم بآن می کنند. امّا دلیل عینی [که[4]] بمعاینه و مشاهده از شخص معیّن وجود گیرد که مقوّی شریعت باشد. مظهر آن اولیاء الله اند[5] که کرامات عجیبه و خوارق عادات[6] از ایشان ظهور[7] می کند. و ایشان[8] مظاهر صفات حق شده اند. چنانکه عارف رومی[9] (رح) می فرماید، مثنوی[10]:

گفت[11] بهلول آن یکی درویش را — چونی ای درویش واقف کن مرا

گفت چون باشد کسی که جاودان — بر مراد او رود کار جهان

۱ـ متن: ندارد. ۲ و ۳ـ ج: ندارد. ۴ـ متن و ب و ج: ندارد.

۵ـ ب: ندارد. ۶ـ ب: عادت. ۷ـ ج: "ظهور می کند" ندارد.

۸ـ ج: "و ایشان" ندارد. ۹ـ الف: رومی رحمة الله تعالی علیه میفرماید و ب: رومی می فرماید رحمة الله تعالی. ۱۰ـ الف و ب: ندارد و ج: منظومه.

۱۱ـ مثنوی (دفتر سوم) ص ۴۷۶ و ثانیه ص ۱۴۸.

سیل جوها بر مراد او رود | اختران زان سانکه خواهد آن[۱] شود
زندگی و مرگ سرهنگان او | بر مراد او روانه[۲] کو بکو
هر کجا خواهد فرستد تهنیّت | هر کجا خواهد فرستد تعزیّت
سالکان[۳] راه هم بر کام او | ماندگان راه هم بر دام او
گفت ای شه راست گفتی همچنین[۴] | در فرو سیما[ی][۵] تو پیداست این

و[۶] چنانکه[۷] منقول است از همین شیخ بزرگ که در وقت سلطان[۸] محمود[۹] [غازی][۱۰] رحمة الله علیهما[۱۱] [که][۱۲] سبب فتح هند ایشان بوده اند، از هند حکیمی آمد بطریق رسالت از سلاطین هند بغزنی[۱۳] و گفت که دین[۱۴] اهلِ

۱- ج: او. ۲- متن: دواند. ۳- الف: سالکان راهها هم بر کام اوست. ماندگان راهها هم دام اوست و ج: سالکان را راه هم بر کام او. ۴- ب: اینچنین.
۵- متن: در فرو سیما بتو. ۶- الف و ب: ندارد. ۷- الف: ندارد.
۸- ج: ندارد. ۹- ج: محمود غزنوی. ۱۰- متن: ندارد. ۱۱- ب: رحمة الله و ج: ندارد. ۱۲- متن: ندارد. ۱۳- متن غزنین.
۱۴- متن: دلیل.

ہند برحق است. کسی می باید کہ با او مباحثہ کردہ شود[1] و حرفی میان من[2] و او برود. و حقیقت[3] دین ما با دین اسلام ظاہر شود، یعنی [بی[4]] دلیل عقلی و نقلی حق را قبول کنیم. سلطان [محمود[5]] و جمیع ارکان دولت [او[6]] از علماء[7] و امرا[8] و اشراف حاضر شدند[9] و ہیچ کس را مجال این نوع[10] مباحثہ نبود (حضرت) شیخ ابوالحسن غزنوی (رح)، بالھام ربانی در آن[11] مجلس حاضر شدند[12]. و بآن حکیم ہندی[13] در[14] آن مجلس مدتی خاموش نشستند. بعدہ[15] آن حکیم از شیخ پرسید کہ سیر من تا کجا بود؟ شیخ فرمود: تا[16] بسر اندیپ[17]

۱۔ الف: ندارد. ۲۔ متن: ما. ۳۔ الف: حقیقت دین ما بدین اسلام ظاہر شود و ب: حقیقت دین اسلام و دین ما ظاہر شود. و ج: حقیقت دین اسلام ظاہر شود. ۴۔ متن: ندارد. ۵۔ ایضاً. ۶۔ متن و الف: ندارد. ۷۔ ج: علمای. ۸۔ الف: وزراء. ۹۔ ب و ج: عاجز. ۱۰۔ ب: ندارد. ۱۱۔ ب: ندارد. ۱۲۔ الف: شد. ۱۳۔ ب: ہند و ج: ندارد. ۱۴۔ الف: مدتی در ان مجلس حاضر نشستند و ب: دران مجلس مدتی نشستند. ۱۵۔ متن: بعد ازان. ۱۶۔ الف: کہ و ب: ندارد. ۱۷۔ ج: سراندیپ.

بود. گفت: نشانی [می][1] باید. شیخ فرمودند[2]: درآن موضع جماعتی پلپل[3] سبز می چیدند و در[4] نزدیک ایشان پیلان بودند[5]. حکیم گفت[6]: راست می گوئید[7]. شیخ فرمودند: که مرا و ترا[9] [راستی][10] معلوم شد[11]، می باید که سلطان و اکابر [و][12] اعیان را نیز روشن شود. حکیم متحیر[13] و عاجز شد. شیخ از خرقۂ دست[14] بیرون آوردند[15] و پارۂ پلپل[16] سبز بدست[17] گرفته بود[18] و گفت: بخورید! که من از آن مردم خواسته ام. حکیم متحیر شد، و گفت مرا مجال این نوع تصرف نیست. باز شیخ فرمودند[19] که تو در عالم سفلی سیر کردی [و][20] من [نیز][21] با تو موافقت

۱- متن: ندارد. ۲- الف و ب و ج: فرمود. ۳- فلفل. ۴- ج: ندارد.

۵- الف: می بودند. ۶- الف: ندارد. ۷- الف و ب و ج: می گوئی.

۸- الف و ب و ج: فرمود. ۹- متن: تراو من. ۱۰- متن: ندارد.

۱۱- ب: معین. ۱۲- متن: ندارد. ۱۳- الف و ب و ج: ندارد.

۱۴- الف: دست از خرقه. ۱۵- الف و ب و ج: آورد. ۱۶- فلفل.

۱۷- الف: در دست. ۱۸- الف: ندارد. ۱۹- الف: فرمود و ج: پرسید.

۲۰- متن: ندارد. ۲۱- ایضاً.

کردم، بیا تا بعالم علوی[۱] سیر کنیم. حکیم گفت: مرا مجال این نیست و آن[۲] باسلام میسر [می[۳]] شود[۴]. حکیم مسلمان شد و بهند رفت. و از آن فتوح بسیار روی نمود [مراسلام[۵] را.] و امثال[۶] این بسیار ظهور کرده است از مشایخ کبار، علی الخصوص از حضرت شیخ[۷] ما قطب الواصلین خواجه بهاء الحق و الدین البخاری[۸] المعروف بنقشبند[۹] و از[۱۰] خلیفه ایشان خواجه علاؤ الدین [عطار[۱۱]] رحمة الله علیهما که آن مشاهده ما[۱۲] و[۱۳] اهل زمان ایشان[۱۴] شده است. در قصۂ اجتماع علماء بخارا در[۱۵] تفحص احوال خواجۂ ما. و التفات حضرت خواجه بمولانا حمید الدین شاشی (رح) که اعلم[۱۶] علما بوده است[۱۷].

۱ـ متن: نیز. ۲ـ متن: این. ۳ـ متن: ندارد. ۴ـ ج: است. ۵ـ متن: ندارد و ب: مراحل اسلام را و ج: مراسلام. ۶ـ متن: این نوع واقعات از مشایخ کبار بظهور آمده.

۷ـ خواجۂ ما: الف. ۸ـ ج: ندارد. ۹ـ الف: بنقشبندی.

۱۰ـ ج: ندارد. ۱۱ـ متن: ندارد. ۱۲ و ۱۳: ب: ندارد.

۱۴ـ ج: ندارد. ۱۵ـ متن: از برای. ۱۶ـ متن: اعظم.

۱۷ـ ج: بود.

و دست نهادن خواجه ما بر زانوی ایشان و مشاهده کردن مولانا مر[1] افلاک را. و تسلیم آمدن علماء بی قیل و قال.[2] و قصۂ بحث معتزلی در خوارزم بسنّی و سنّی شدن معتزلی در مجلس (حضرت) خواجه علاء الحق و الدین (رح) بی قیل و قال.

فصل[3]

بدانکه شیخ ابوالحسن الغزنوی رحمة الله علیه[4] می فرماید[5] که اولیاء الله[6] که[7] والیان عالم اند، از آسمان باران ببرکات اقدام ایشان می بارد،[8] [و[9] از زمین نباتات بصفای احوال ایشان می روید.] [و][10] چهار هزار اند که مکتومان اند، [مر][11] یکدیگر را نمی شناسند و خود[12] را نیز نمی شناسند. و اخبار برین وارد است و سخن اولیاء برین ناطق [است.][13] و این امر[14] عیان[15] است.

۱- ج: ندارد. ۲- الف و ب و ج: عبارت از "و قصۂ... تا بی قیل و قال" ندارد. ۳- ب: ندارد. ۴- متن: تعالیٰ. ۵- ج: الغزنوی میفرماید رحمة الله علیه. ۶- متن: اند. ۷- الف و ب: ندارد. ۸- متن: آید. ۹- متن: "واز... تا روید" ندارد. ۱۰- متن: ندارد. ۱۱- ایضاً. ۱۲- ب: "و خود را نیز نمی شناسند" ندارد. ۱۳- متن: ندارد. ۱۴- ج: ندارد. ۱۵- الف و ج: اعیان.

فامّا[1] آنچہ اهل حل و عقد اند، و تدبیر عالم مفوّض[2] بایشان است، سیصد کس اند کہ ایشان را اخیار گویند. و چهل دیگر را ابدال گویند. وهفت دیگر را ابرار گویند. و پنج دیگر را اوتاد گویند. و سہ دیگر را نقباء[3] گویند، خاصان[4] خدا اند[5]. و یکی دیگر را قطب گویند، و غوث نیز گویند. و این مجموع مر یکدیگر را بشناسند[6] و در امور باذن یکدیگر[7] محتاج باشند[8]. و برین اخبار ناطق است. و اولیاء باین[9] مجتمع اند.[10]

فصل[11]

عبداللہ بن مسعود رضی اللہ [عنہ][12] روایت می کند، از رسول صلی اللہ علیہ وسلّم کہ: انّ[13] للہ ثلثمائۃ نفس قلوبهم علی قلب آدم صلوات الرحمن علیہ

۱۔ ب: عبارت از: فامّا آنچہ .... تا مفوض بایشان است" ندارد. ۲۔ الف: بایشان مفوض است. ۳۔ متن: اتقیا. ۴۔ ج: خواصان. ۵۔ متن: خداوند و الف و ب و ج: خدایند. ۶۔ الف: شناسند: ۷۔ الف: بایکدیگر.

۸۔ ج: بیکدیگر. ۹۔ متن و الف: برین. ۱۰۔ کشف المحجوب ص ۳۹۲-۳۹۳.

۱۱۔ متن: ندارد. ۱۲۔ متن: ندارد. ۱۳۔ متن و ج: ان اللہ و الف و ب: ان اللہ تعالیٰ.

و [لہ][1] اربعون قلوبہم علی قلب موسیٰ علیہ السلام[2] و [لہ][3] سبعۃٌ[4] قلوبہم علی قلب[5] ابراہیم علیہ السلام و [لہ][6] خمسۃٌ قلوبہم علی قلب جبرئیل علیہ السلام و [لہ][7] ثلاثۃٌ[8] قلوبہم علی قلب میکائیل علیہ السلام و [لہ][9] واحدٌ[10] قلبہٗ علی قلب اسرافیل علیہ السلام[11]۔

۱۔ متن والف وب: ندارد۔ ۲۔ ب: علیہ الصلوٰۃ والسلام۔ ۳۔ متن والف وب: ندارد۔ ۴۔ متن: سبعٌ۔ ۵۔ ب: علی قلب جبرئیل علیہ السلام، کاتب سہواً عبارت: "علی قلب ابراہیم علیہ السلام وخمسۃٌ" را ننوشتہ۔ ۶۔ متن والف وب: ندارد۔ ۷۔ ایضاً۔ ۸۔ ج: ثلثۃ۔ ۹۔ متن والف و ب: ندارد۔ ۱۰۔ ج: واحدت۔ ۱۱۔ حدیث کامل در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ، جلد ۱۱، ص ۴۰۶، باب ذکر الیمن والشام وذکر اویس قرنیؒ اینطور آمدہ است: "عن عبداللہؓ بن مسعود مرفوعاً۔ ان اللہ خلق ثلثمائۃ نفس قلوبہم علی قلب آدم ولہ اربعون قلوبہم علی قلب موسیٰ ولہ سبعۃٌ قلوبہم علی قلب ابراہیم ولہ خمسۃٌ قلوبہم علی قلب جبرئیل ولہ ثلث قلوبہم علی قلب میکائیل ولہ واحد قلبہم علی قلب اسرافیل کلمات الواحد ابدل اللہ مکانہ من الثلاثۃ وکلمات واحد من الثلاثۃ ابدل اللہ مکانہ من الخمسۃ وکلمات من الخمسۃ واحد ابدل اللہ مکانہ من السبعۃ وکلمات واحد من السبعۃ ابدل اللہ مکانہ من الاربعین وکلمات واحد من الاربعین ابدل اللہ مکانہ من الثلثمائۃ وکلمات واحد من الثلثمائۃ ابدل اللہ من العامۃ بہم یدفع البلاء عن ھذہ الامۃ۔" مولانا احمد رضا خان بریلویؒ ہمین حدیث را در "الامن والعلی" از ابن عساکر بحوالہ ابن مسعودؓ نقل کردہ است کہ آن بعد از "ابدل اللہ مکانہ من العامۃ" عبارت "فبہم یحیی ویمیت ویمطر وینبت ویدفع البلاء" دارد۔

یعنی سیصد بندہ برگزیدہ[1] است[2] مر [حضرت[3]] خدای تعالیٰ[4] را کہ دلہای

ایشان ہمچون[5] دل آدم است علیہ السلام و[6] چھل دیگر[7] ہمچون[8] دل موسیٰ

[است[9]] علیہ السلام و [10]ہفت دیگر[11] ہمچون[12] دل ابراہیم [است[13]] علیہ السلام

و [14]پنج دیگر[15] [16]ہمچون دل جبرئیل است علیہ السلام [و[17]] [18]سہ دیگر[19] ہمچون

دل میکائیل است علیہ السلام و [20]یکی دیگر[21] ہمچون دل اسرافیل است

علیہ السلام. چون آن [یگانہ[22]] بمیرد بدل او از سہ گانہ گرفتہ شود. و اگر از

سہ یکی بمیرد بدل او از پنج گرفتہ شود. و اگر از پنج یکی بمیرد بدل او از ہفت

گرفتہ شود. و اگر از ہفت یکی بمیرد بدل او از چھل گرفتہ شود. و اگر از چھل

یکی بمیرد بدل او از سیصد گرفتہ شود و اگر از سیصد یکی بمیرد بدل او از عامہ

۱۔ ج: بزرگ تر گزیدہ. ۲۔ متن: اند. ۳۔ متن: ندارد. ۴۔ ج: ندارد.

۵۔ ب: ہمچو و ج: چون. ۶۔ ج: ندارد. ۷۔ ج: دیگر را. ۸۔ متن: ہمچو.

۹۔ متن: ندارد. ۱۰۔ متن: دل. ۱۱۔ ج: دیگر را. ۱۲۔ ج: ہمچو.

۱۳۔ متن: ندارد. ۱۴۔ متن: دل. ۱۵۔ ج: دیگرا. ۱۶۔ متن: دل ایشان.

۱۷۔ متن: ندارد. ۱۸۔ متن: دل. ۱۹۔ ج: دیگرا. ۲۰۔ متن: دل. ۲۱۔ ج: دیگرا. ۲۲۔ متن: ندارد.

خلق گرفتہ شود. و ببرکت[۱] ایشان [حق[۲] تعالیٰ] بلا را ازاین امت دور می کنند[۳].

یقین است مرا[۴] بوجود ایشان یقیناً عیناً. و از ایشان کرامات[۵] مشاہدہ افتادہ [است[۶]]. چون طی ارض و گذشتن [بر[۷]] دریا بی پل و کشتی و پنہان بودن از چشم مردم [و[۸]] ہمہ[۹] رفتار ایشان ہمچون[۱۰] دل[۱۱] صفای صوفیان[۱۲] [است[۱۳]]. و ایشان بیک کس ازین امت [صحبت[۱۴] می دارند و در وقت رسول صلی اللہ علیہ وسلم می آمدند]. [و[۱۵]] صحبت می داشتند و نماز[۱۶] [جمعہ[۱۷]] بجماعت[۱۸] می گذاردند، و علم شریعت می آموختند. و غیر رسول صلی[۱۹] اللہ علیہ وسلم و حذیفہ بن یمانی[۲۰] رضی[۲۱] اللہ عنہ کسی دیگر نمی شناخت

۱۔ متن: بہ برکت. ۲۔ متن و ج: ندارد. ۳۔ ج: کنند. ۴۔ الف: مارا. ۵ متن: کرامت.

۶۔ متن: ندارد. ۷۔ متن و ج: ندارد. ۸۔ متن: ندارد. ۹۔ ب: ندارد. ۱۰۔ الف و ج: ہمچو.

۱۱ و ۱۲۔ الف و ب و ج: ندارد. ۱۳۔ متن: ندارد. ۱۴۔ متن: عبارت از "صحبت می دارند...تا می آمدند" ندارد. ۱۵۔ متن: ندارد. ۱۶۔ الف و ب و ج: ندارد. ۱۷۔ متن، ب: ندارد. ۱۸۔ الف و ج: ندارد و ب: جماعت. ۱۹۔ ج: علیہ الصلوات والسلام.

۲۰۔ الف و ب: یمان. ۲۱۔ الف و ب و ج: ندارد.

ایشان را. و حذیفہؓ صاحب سرّ[1] رسول بود صلی اللہ علیہ وسلّم. و رسول[2] (صلی اللہ علیہ وسلّم) احوال منافقان را بوی گفتی و بس. وطبقات ایشان هفت[3] است ومرتبه هفتم از آن قطب است و آن را قطب الابدال گویند و ایشان را ع۔لیتان [گویند][4] واللہ [تعالیٰ][5] اعلم.

[فصل][6]

شیخ المشایخ علاء الدّولہ (سمنانی) قدس سرّہ[7] یکی از کبراء طریقت گفته اند که مشاهده کردم در غیب جماعتی پاکان را. سلام کردم بر[8] ایشان (و ایشان) مرا جواب نیکو[9] گفتند. از ایشان پرسیدم که شما را چه نسبت است. گفتند ما صوفیانیم و طبقات ما هفت[10] است. الطالبین[11]، المریدین، السالکین

۱۔ الف و ب و ج: ندارد. ۲۔ الف و ب و ج: عبارت از: "و رسول... تا و بس" ندارد.
۳۔ متن و الف: شش. ۴۔ متن: ندارد. ۵۔ ایضاً. ۶۔ الف و ب و ج: عبارت از: شیخ... تا قدس سره" ندارد و الف و ج عنوان: فصل ولی متن: ندارد. ۷۔ متن: علی الدولہ و علاء الدولہ سمنانی (م ۷۳۶ھ.ق.) درست می باشد. ۸۔ ج: و ایشان. ۹۔ ب: نیک.
۱۰۔ ج: شش. ۱۱۔ متن: الطیبین و ب: ندارد.

انسائیرین[1]، الطاهرین[2]، الواصلین. و مرتبهٔ هفتم از آن[3] قطب است. [و[4]] وی یکی است در هر وقتی. و دل وی همچون دل محمد رسول الله است علیه الصلوٰة والسلام[5]. و وی قطب الارشاد است. و قطب الابدال، ه[6] دل وی همچون[7] دل اسرافیل است علیه السلام. و این[8] صوفیان را عشرتیان گویند. و ایشان را عروسان باشند[9] و[10] فرزندان باشند[11]. و اموال و املاک[12] و دشمنان[13] و دوستان باشند[14]. و ایشان خلفای[15] انبیاء اند[16]، در خواندن خلق بحق. و ایشان را کسی نمی شناسد. حق شناخت ایشان (را)[17] مگر کسی که[18] مؤید بنور الله باشد و از مریدین بود [و[19]] هر که قطب الارشاد را شناسد

۱- الف: الصابرین. ۲- ج: الطایرین. ۳- ج: این. ۴- متن: ندارد.
۵- الف و ب و ج: صلی الله علیه وسلم. ۶- متن: و. ۷- ب: همچو.
۸- الف و ب: ندارد. و در "ج": عبارت محوشده. ۹- الف و ب: باشد.
۱۰- ج: و ایشانرا. ۱۱- الف و ب: باشد. ۱۲- الف: املاک هست.
۱۳- ج: دوستان و دشمنان. ۱۴- الف: هستند و ب: باشد. ۱۵- متن و ب: خلیفه. ۱۶- ج: و در. ۱۷- الف و ب و ج و متن: ندارد. ۱۸- ج: کسی اند که.
۱۹- متن: ندارد.

و یا خلفای وی را بداند آنکس از طبقۂ مریدین باشد[1]!

فصل[2]

این فقیر می گوید که آنچه گفتند[3] که در هر وقت قطب یکی باشد چنین است که[4] مولانا جلال الدین[5] رومی می گوید[6]، نظم[7]:

از برای صوفیان پاک بزم آراسته[8] | [و] انگهان آن[9] صوفیان[10] را الصلا آموخته[11]
از میان[12] صوفیان آن صوفی محبوب را | سر محبوبی مطلق در خلا آموخته[13]
پس[14] امام حی قایم[15] آن ولی است | خواه از نسل عمر خواه از علی است[16]
مهدی و هادی وی ست ای نیکخوی[17] | هم نهان و هم نشسته رو بروی[18]

۱- الف: بود. ۲- ب و ج: ندارد. ۳- متن: گفته اند.
۴- ج: ندارد. ۵- ب: ندارد. ۶- ایضاً. ۷- الف و ب: ندارد.
۸- الف و ب: آراستند. ۹- متن: این. ۱۰- الف و ب: صوفیک.
۱۱- الف و ب: آموختند. ۱۲- ب و ج: درمیان. ۱۳- الف و ب: آموختند.
۱۴- الف: بس. ۱۵- الف: مطلق. ۱۶- ج: شعر دوم. ۱۷- الف و ب: نیکخو.
۱۸- الف و ب: پیس رو و ج: پیش روی.

[خاک[1] شد جان و نشانیهای او] هست برخاکش نشان پای او[2]

خاکپا[3]یش شو برای این نشان تا شوی تاج سر گردن کشان

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی[4] ز ابدالِ حق آگاه شد

ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد [و][5] بر الله زد[6]

تا که نفریبد شما را شکل او نقل او شاید[7] به پیش از نقل او[8]

طایفهٔ اوّل را عزلیتان گویند و طایفهٔ دوّم[9] را عشرتیان گویند[10] و

---

۱. متن: خاک جان و دل نشانیهای او، و الف: خاک شد جان و نشان پنهای او، و ب: خاک شد جان و نشانیهای او - هست بر خاک نشان پای او.

۲. ج: این شعر ندارد. ۳. ب و ج: این شعر ندارد. ۴. الف: کس.

۵. متن: ندارد. ۶. ج: این شعر هم ندارد. ۷. الف: نوشید و ج: پوشند.

۸. بیت اوّل و دوّم در کلیات شمس، ج ۵، غزل شمارهٔ ۲۳۶۲، بیت شمارهٔ ۲۴۹۷۸-۲۴۹۷۹، ص ۱۴۷ و نائیه ص ۱۲۹، بیت سوّم و چهارم در مثنوی معنوی، دفتر ۲ ص ۲۲ و بیت پنجم و ششم و هشتم و نهم در دفتر ۲، ص ۳۰ و بیت هفتم در دفتر ۱ ص ۱۱ دیده شد.

۹. ب و ج: دویم. ۱۰. متن: نامند.

قطب الارشاد از عشرتیان است و او[1] [2] افضل[3] [است[4]] از قطب الابدال. در تفسیر[5] عین المعانی شمس العارفین الغزنوی السجاوندی صاحب وقوف قرآن رحمۃ اللہ علیہ[6] آوردہ است کہ عزلتیان از یک وجہ افضل اند از عشرتیان، و عشرتیان از وجہ دیگر. یعنی بینهما عموم[7] و خصوص من وجہ است. و[8] عزلتیان بمنزلہ ندمای[9] ملوک اند و عشرتیان بمنزلہ وزراء اند.[10] ظاہر بخلق و باطن بحق اند. و[11] اگر [از[12]] عزلتیان [کسی[13]] گناہی کند[14]، عذر او را قطب عشرتی[15] خواہد[16] تواند خواست[17] تا عفو شود. و ارشاد مرشدان[18] بایشان[19] مفوض است و دلیل طالبان ایشان اند. ہر کجا[20] کہ طالب صادق باشد ارشاد[21] و[22] ...

۱۔ الف : وی. ۲۔ متن : را. ۳۔ متن : فضل. ۴۔ متن : ندارد. ۵۔ ج : ندارد.

۶۔ الف : رحمۃ اللہ علیہ تعالی و ب : رحمۃ اللہ تعالی. ۷۔ الف : ندارد. ۸۔ الف و ب و ج : ندارد. ۹۔ ب : ندماید و ج : ندیمان اند. ۱۰۔ الف : ندارد و در "ج" عبارت محو شدہ. ۱۱۔ الف و ب و ج : ندارد. ۱۲۔ متن : ندارد. ۱۳۔ ایضاً. ۱۴۔ متن : کنند.

۱۵۔ ب : عشرت. ۱۶۔ الف و ب و ج : ندارد. ۱۷۔ ب : خاست. ۱۸۔ متن : مسترشدان. ۱۹۔ الف و ب : مفوض بایشان. ۲۰۔ الف و ب : ہر جا. ۲۱۔ ج : ارشادی. ۲۲۔ الف : ...

حوالہ بایشان است. [1]قال النبی علیہ الصلوۃ والسّلام: "لان یهدی اللّٰہ بک واحداً مما طلعت علیہ الشمس[2]." و آنکہ گفتہ اند: ہر کس ایشان را نمی شناسد الی آخرۃ چنین است. قال النبی صلی اللّٰہ علیہ وسلّم: "خبر[3] عن اللّٰہ تعالیٰ اولیاء تحت قبای لایعرفہم غیری ای لایعرفہم احد الا بتائید اللٰہی". و آنکہ گفت[4] کہ[5] از مریدان باشد یعنی از طالبان حق باشد و این دولت ہر کس را ندہند. نظم[6]:

۱۔ الف و ب و ج: عبارت از "قال النبی .... تا الی آخرۃ چنین است" ندارد.

۲۔ ترجمہ: "اگر خداوند بدست تو کسی را ہدایت کند، این بہتر از ہر آنچہ است کہ خورشید بر او تابیدہ." ۳۔ مرقاۃ المفاتیح شرح مشکوۃ المصابیح، ج ۱۰، ص ۷۰. ترجمہ: "خبری از خداوند، اولیایی ہستند زیر قبای من (سایۂ من) کہ نمی شناسد کسی آنہا را جز من، یعنی کسی آنہا را نمی شناسد مگر بہ تائید (خواست) الٰہی." حدیثی است کہ در جلد چہارم احیاء العلوم الدین غزالی و نیز در ص ۷۰ کشف المحجوب و در لطایف نفیسیہ در مناقب و فضایل اویسیان ص ۳۱-۳۲ آمدہ. و در دفتر دوم و سوم مثنوی بدان اشارت رفتہ است: صد ہزاران پادشاہان و مہان ــ سرفرازانند ز آن سوی جہان   نامشان از رشک حق پنہان بماند ــــ ہر گدائی نامشان را بر نخواند (تذکرۃ الاولیا ـ تعلیقات، ص ۸۲۷). ۴۔ ب: آن گفت.

۵۔ الف و ب و ج: ندارد. ۶۔ الف و ب: ندارد و ج: ابیات.

86542

جوینده از آن نه که جویاء[1] تو نیست

ور جویائی دان که ترا جویان است

منشور[2] غمش بهر دل و جان ندهند

ملک طلبش بهر سلیمان ندهند

به بعضی از انبیاء وحی آمد که[3] [ما][4] دنیا و عقبی[5] را بکسی[6] بدهیم، آن[7] منت نهیم که کسی[8] را کلید در سپارم دوست خود نمایم. این فقیر می گوید که الحمد الله که ما را توفیق داد حق[9] تعالیٰ تا قطب [الارشاد][10] را دانستیم و نظر مبارک ایشان دریافتیم. و آن حضرت مخدومی خواجه[11] بهاء الحق والدین البخاری

۱ـ الف و ب و ج : جویان تو نیست. ۲ـ ج : بجای این شعر ذیل دارد :

درمان طلبان ز درد او محروم اند کین درد بطالبان درمان ندهند

۳ـ ب : ندارد. ۴ـ متن : ندارد. ۵ـ الف و ب و متن : ندارد. ۶ـ الف : بکس. ۷ـ متن : وچندان

۸ـ الف : کسی را آمدن دوست خود را با و بنمایم و ب : کسی را کلیدان در دوست خود بدو بنمایم و متن : کسی را کلید آن در دوست خود را باو بنمایم. ۹ـ ج : خدایتعالیٰ. ۱۰ـ متن : ندارد. ۱۱ـ الف : خواجهٔ ما بودند قدس سره العزیز خواجه بهاء الحق والدین البخاری المعروف بنقشبندی رحمة الله تعالیٰ و ج : خواجه بود خواجه بهاؤ الحق والدین البخاری رحمة الله علیه.

المعروف بنقشبند رحمة الله علیه بودند[1] و می گفتند که[2] بیست سال است که بی علّت خدمت این خلعت[3] را حق سبحانه بمن ارزانی داشته است. چهار صد کس بودند از طالبان، این عنایت بفضل باری تعالیٰ بمن رسید. و [بعد[4] از] ایشان خلیفه ایشان[5] قطب الوقت[6] [بود[7]] یعنی خواجه علاؤالدین عطار رحمة الله [علیه[8]]. و دلیل برین مدعا[9] آنست که قطب را علامات است و علامات اقطاب[10] در ایشان موجود بود [و[11]] عزلتیان پیش ایشان می آمدند[12]. و در [پیش[13]] اصحاب ما [رحمة الله علیهم[14]] ظاهر بود [و[15]] از ایشان استرشادی نمودند. چون عزلتی[16] را خطای افتد، [قطب[17]] عزلتی آنرا عذر نتواند خواست[18]، قطب عشرتی می خواهد تا عفو شود.

۱- الف و ب و ج: ندارد. ۲- الف و ب: ندارد. ۳- متن: مرتبه. ۴- متن: ندارد. ۵- ب: ندارد. ۶- الف و ب و ج: ندارد. ۷- متن: ندارد. ۸- متن: ندارد. ۹- متن: مدعی. ۱۰- الف و ب و ج: عبارت: قطب را علامات است و ندارد. ۱۱- متن: ندارد. ۱۲- الف: آمده اند. ۱۳- متن: ندارد. ۱۴- متن و ج: ندارد. ۱۵- متن: ندارد. ۱۶- متن: عزلتیان. ۱۷- متن: ندارد. ۱۸- الف: خواستن عذر آنرا از قطب عشرتی میخواهد تا عفو شود.

و این فقیر را تردّد بود[1] که خواجہ علاؤالدّین عطار رحمۃ اللہ علیہ[2] قطب هستند[3] یا نی؟ و مرتبۂ خواجۂ ما[4] بایشان رسیده[5] [است[6]] یا نی؟ روزی نماز بامداد[7] ادا[8] کرده شد. قرائت[9] در نماز "تِلْكَ الرُّسُلُ[10] فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ" اتفاق افتاد. چون از مسجد بجماعت خانہ رفتیم[11]، حضرت خواجہ علاؤالدّین ازین فقیر پرسیدند که این [نوع[12]] تفضّل[13] که درمیان انبیاء است، درمیان[14] اولیاء نیز باشد[15] یا نی؟ گفتم: "آری." [و[16]] فرمودند[17] [که] اگر کسی [سگ[18]] این درگاه باشد، مبارک بود. و آنچه [که[19]] تو گمان می بری هست.

۱۔ ج: ندارد. ۲۔ الف: ندارد. ۳۔ الف: است و ج: هست. ۴۔ ج: ندارد.

۵۔ ج: عبارت: "رسیده است یا نی؟" ندارد. ۶۔ متن: ندارد. ۷۔ ج: بامداد را.

۸۔ الف: ندارد. ۹۔ الف: درنماز قرأت تلک و ج: درنماز آیۂ تلک. ۱۰۔ پاره ۳، سورۃ البقره آیت ۲۵۳۔ ترجمہ: "آنگہ پیغامبران و فرستادگان فضل دادیم و افزونی بعضی را از ایشان در بعضی." (کشف الاسرار و عدۃ الابرار، ج ۱، ص ۶۷۵). ۱۱۔ متن و ج: آمدند. ۱۲۔ متن: ندارد.

۱۳۔ ج: بفضل. ۱۴۔ ج: میان. ۱۵۔ می باشد. ۱۶۔ متن و الف: ندارد.

۱۷۔ متن و ج: ندارد. ۱۸۔ متن: ندارد. ۱۹۔ متن و الف: ندارد.

"اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَآ اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ". [1]

فصل

یکی از کبرا گفته اند که در آسمان دو قطب اند [2] [قطب [3]] جنوبی و قطب [4] شمالی. در زمین نیز دو قطب (اند) [5] قطب الابدال و قطب الارشاد. و اولیاء علیهم السلام همیشه بوده اند و هستند و خواهند بود. [6] [7] پیش از ظهور [8] [مصطفی صلی الله علیه وسلّم] و قبر ایشان بزمین برابر است و ناپیدا است و در وقت ظهور مصطفی صلی الله علیه وسلّم قطب [9] الابدال اعتصام [10] قرنی بوده است که عم

۱- پاره ۸ سورة الاعراف، آیت ۴۳. ترجمه: "حمد و ستایش نیکو خدای را، او که راه نمود ما را باین جای و باین کار و باین روز، و نه آنیم ما که باین روز و باین جای راه خواستیم دانست و توانست، اگر نه آن بودی که راه نمود الله ما را." (کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۳، ص ۶۱۱). ۲- متن: ندارد.

۳- الف و ج: است. ۴- متن: ندارد. و ج: عبارت از: "قطب جنوبی.. تا نیز دو قطب اند" ندارد. ۵- متن: ندارد و الف: است. ۶- الف و ج: عبارت: "و هستند و خواهند بود" ندارد.

۷- متن: بوده اند. ۸- متن: ندارد و ج: مصطفی علیه الصلوات والسلام. ۹- ج: قطب الاقطاب.

۱۰- الف و ج: عصام. اسم و احوال ایشان در تذکره ها نیافتم (مصحح).

اویس قرنی[۲] باشد. و مظہر رحمان[۱] بوده[۲]. از بہر آن[۳] فرمودہ مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلّم[۴]: اِنّیِ لَاَجِدُ نَفَسَ الرَّحْمٰنِ مِنْ قِبَلِ الیَمَنِ.[۵] و آن ابدالان[۶] مثل ما، در[۷] اکل و شرب اشتغال می نمایند و بخلاگاہ می روند و بیمار[۸] می شوند و دارو می کنند.[۹] و نگاہداشت [بعد از بیمار شدن[۱۰]] سُنّت ہای مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلّم می نمایند. و در منزل بیشتر نمی باشند مگر بیمار شوند و در حمام

۱۔ متن: رحمانی. ۲۔ الف و ج: بود. ۳۔ الف: از بہر آن مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلّم فرمود کہ: انی لاجد... ۴۔ ج: کہ: انی لاجد... ۵۔ ترجمہ: بدرستیکہ می یابم خوشخبری و بوی رحمٰن را از طرف یمن: "حدیث است کہ در مرقاۃ شرح مشکوٰۃ ج ۱۱، ص ۲۰۶. و مجمع البحار جلد ۳، ص ۳۸۰ و مراۃ المثنوی ص ۹۰۹ آمدہ است. راویان گفتہ اند کہ این حدیث در بارۂ حضرت اویس قرنی رحمۃ اللہ علیہ است ولی اینجا فرق می کند. مولانا رومیؒ ہم در مثنوی بدینہا اشارت کردہ است:

بوی را مین میرسد از جان ویس   بوئی رحمٰن میرسد ہم از اویس

از اویس و از قرن بوی عجب   مرنبی را مست کرد و پر طرب

(مثنوی، دفتر چہارم و تذکرۃ الاولیا ص ۸۲۷)

۶۔ در متن: ابدال. ۷۔ ج: باکل. ۸۔ ج: بنماز (سہو القلم کاتب). ۹۔ متن: می خورند.

۱۰۔ متن: عبارت: "بعد از بیمار شدن" ندارد.

می[1] در آیند و مزد [حمام[2]] می دهند. امّا قطب ایشان ثابت است در مقام خود و عمروی دراز است. و خواجه خضر و خواجه الیاس علیهما السّلام مصاحب[3] این قطب باشند. در اوقات متفرّقه[4] صحبت[5] بسیار[6] می دارند وی را [و[7]] در نماز بوی[9] اقتدا می کنند.

فصل[10]

یکی از کبراء گفته اند که کمال جهل است آنکه[11] کسی[12] وجود خواجه خضر و خواجه الیاس را منکر باشد. از بهر آنکه ایشان با ولیاء[13] عشرتی می باشند. و بسیاری[14] از مشایخ[15] و علماء[16] ایشان را دریافته اند. این فقیر می گوید که در ابتدای حال در منزل خود در چرخ[17] بودم و مرا ذوق سفر افتاد[18] از بهر تحصیل علوم. فامّا[19] استعداد

۱- الف: در می آیند. ۲- متن: ندارد. ۳- ج: عبارت "مصاحب این قطب باشند" ندارد.
۴- الف: متفارقه. ۵- متن و ج: عزت. ۶- ج: بسیا (سهو القلم کاتب). ۷- الف: ندارد.
۸- متن و ج: ندارد. ۹- الف: باو. ۱۰- ج: ندارد. ۱۱- الف: این که و ج: ندارد.
۱۲- الف و ج: کس. ۱۳- الف: اولیای. ۱۴- الف: بسیار. ۱۵ و ۱۶- ج: ندارد.
۱۷- متن: کرخ. ۱۸- متن و ج: بود. ۱۹- الف: فاما استعداد او راه نبود و ج: فاما استعداد او تمام نبود.

آن میسّر نبود. بتوجه[1] خواجه[2] خضر را در خواب دیدم. مرا فرمودند که بتحصیل بر[3]و و هر جا هر گاهی که ترا حاجت افتد، ما[4] را یاد کن. چنان کردم[5] و مرا یقین شد بتجربه که آن خواب[6] رحمانی بود.

[و][7] خواجه خضر و خواجه الیاس[8] را یاران اند. هر یکی از[9] ده یار کلان سال. و عمر دراز[10] یافته[11] اند و [همه][12] خدمت[13] خواجه خضر می کنند، خاصه در بیماری وی[14]. و خواجه الیاس عم خواجه خضر است. و خواجه خضر دراز[15] قامت[16] و کبیر هامت است[17] و باریک سر[18]، و او بسه واسطه بنوح پیغامبر[19]

۱- الف و ج: ندارد. ۲- ج: و خواجه. ۳- الف: برو هر جه گاه و ج: برو و هر گاه. ۴- الف: مرا. ۵- الف: ندارد. ۶- الف: خواب من حقیقت ست. نسخه ازینجا بوسیده شده و بعداً کسی بخط تازه نوشته. ۷- متن: ندارد. ۸- ج: الیاس رحمهما الله را. ۹- ج: ندارد. ۱۰- الف: ندارد. ۱۱- الف: دریافته. ۱۲- الف و ج: ندارد. ۱۳- متن: ندارد. ۱۴- ج: ندارد. ۱۵- الف: کثیر المراقبه ست، نسخه ازینجا بوسیده شده و کسی بخط تازه نوشته. ۱۶- متن: است. ۱۷- متن: ندارد. ۱۸- الف و ج: عبارت: "و باریک سر" ندارد و الف بعد از کبیر هامت "بوقار و تمکین است" دارد. ۱۹- الف: پیغمبر.

علیہ السلام می رسد. وھو ملکان بن بلیاں[1] بن سمعان بن سام بن نوح[2].
(خضر) کثیر المراقبہ است. با وقار و تمکین است[3] و صاحب علوم کثیرہ است. و متابعت[4]
شریعت مصطفیٰ (صلی اللہ علیہ وسلّم) می کند[5]. و مردم را بمتابعت[6] [شریعت[7]]
مصطفیٰ[8] (صلی[9] اللہ علیہ وسلّم) می خواند. و ہمہ گنجہا پیش او[10] ظاہر است. و[11]
او بندگان خدای تعالیٰ را بسیار نفقہ می کند. و رسول صلّی[12] اللہ علیہ وسلّم و صحابہ
رضی اللہ (تعالیٰ) عنہم در حرب تبوک، [کہ[13]] اسم موضعی است، بعد ازنماز دیگر
دو بیت شنودند[14]. و صحابہ کس[15] را ندیدند[16]. مصطفیٰ[17] صلی اللہ علیہ وسلّم فرمودند[18] کہ

۱۔ الف: سان سمعان و ج: بنیان. ۲۔ جناب آقای سید شرافت نوشاہی این شجرہ را بدینطور نوشتہ اند:
بلیا الملقب بہ حضرت خضر علیہ السلام بن ملکان بن فالغ بن عابر الملقب بہ ھود علیہ السلام بن شالح بن
ارفخشذ بن سام بن حضرت نوح علیہ السلام (تاریخ عباسی خطی، ص ۱۱۲). ۳۔ الف: ندارد. ۴۔ الف: متابع
علوم شریعت مصطفویہ و ج: عبارت از: "و متابعت ... تا می کند" ندارد. ۵۔ الف: ندارد.
۶۔ ج: متابع. ۷۔ متن: ندارد. ۸۔ ج: مصطفویہ. ۹۔ متن و ج: ندارد. ۱۰۔ ج: وی. ۱۱۔ الف:
و بہ بندگان خدا بسیار نفقہ می رساند. ۱۲۔ الف: علیہ الصلوٰۃ والسلام. ۱۳۔ متن: ندارد. ۱۴۔ متن: شنودہ اند.
۱۵۔ متن: او. ۱۶۔ متن: ندیدہ اند. ۱۷۔ ج: مصطفیٰ گفت صلی اللہ علیہ وسلّم. ۱۸۔ متن: فرمودہ اند و ج: فرمود.

برادرم خضر است که بشما مدح می گوید و آن دو بیت اینست، شعر:[1]

فوارس[2] هیجاء ادام الیوم الیوم رهابین[3] ظلماً اذا اللیل اللیل

رجال محاریب[4] حرب[5] مکسبهم[6] لدی[7] ربهم الفا لهم الثقل[8]

یکی از کبراء می گوید که[9] من این دو بیت را[10] [بر][11] پشت[12] کتابی[13] ؑ[14] نوشتم.

۱ـ الف: ندارد. ۲ـ ج: فوارسی. ۳ـ الف: دهابین و ج: وهابین. ۴ـ متن: ندارد.

۵ـ الف: وحرب و کسبهم. ۶ـ ج: فکسبهم. ۷ـ الف: لذی ربهم اعالهم واشتغل

(متن) و لذی ربهم الفالهم وتنفل (حاشیه) و ج: لذی ربهم الفالهم والنفل.

۸ـ مفهوم: ۱ـ سربازانی جنگجو و برافروخته و به هیجان آمده، چنین ادامه یافت امروز، امروز.

۲ـ سپاهیان دشمن از ظلم خود به روز شتری افتاده اند که نتوانند برپا خیزد، تا شب، تا شب.

۳ـ مردان جنگجویی که جنگ حرفهٔ آنهاست.

۴ـ بدست و نزد خدا شان است مزد فراوان آنها.

(این اشعار در "فصل الخطاب لوصل الاحباب الفارق بین الخطاء والصواب"، تالیف خواجه محمد پارسا"

در ص ۳۰۴ آمده است). ۹ـ الف و ج: ندارد. ۱۰ـ الف و ج: ندارد. ۱۱ـ متن: ندارد.

۱۲ـ الف: نوشتم بر پشت کتاب. ۱۳ـ متن: کتاب. ۱۴ـ متن: حضرت.

حضرت خواجہ[1] خضر روزی[2] نظر کردند و گفتند چون سخن باقی می ماند درمیان خلق؟
و[3] تبسّم کردند و خواجہ خضر[4] بچند فضیلت مشرف شده[5] اند[6]، بعبدیہ[7] و عندیہ و علوم
لدنیہ. لقوله تعالیٰ: "فَوَجَدَا[8] عَبْداً مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ
عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْماً."[9] و[10] در صحیح بخاری آورده است که رسول علیه[11] الصّلوٰة[12]
والسّلام فرمودند که[13] مراد ازین عبد برادرم خضر است. و او بسیار بیمار می[14] شود. و
دارو می کند خود را. و پیش از رسول[15] صلی الله علیه وسلّم، بعد از[16] پانصد[17] سال هر[18] سال[19]
یکبار دندانهای مبارک[20] ایشان[21] نو می شدند[22]، و بعد از خاتم انبیا[23] (صلی الله علیه وسلّم)

۱۔ ج: ندارد. ۲۔ ایضاً. ۳۔ الف: ندارد. ۴۔ متن: خضر خواجہ ۵۔ ج: شدند.
۶۔ الف: است. ۷۔ الف: عندیہ و عبدیہ. ۸۔ پاره ۱۵ سورة الکهف، آیت ۶۵. ترجمہ:
"یافتند رهیی را از رهیگان ما که اورا دانشی دادیم از نزدیک خویش، و دراو آموختیم
از نزدیک خویش دانشی." (کشف الاسرار و عدة الابرار، جلد ۵، ص ۷۱۰). ۹۔ الف: ندارد.
۱۰۔ ج: ندارد. ۱۱۔ الف: ندارد. ۱۲۔ الف و ج: صلی الله علیه وسلّم. ۱۳۔ الف، فرمود و ج: ندارد.
۱۴۔ ج: ندارد. ۱۵۔ الف: نبی ما صلوات الرحمٰن علیه. ۱۶۔ متن: در پانصد. ۱۷۔ الف:
پانصد. ۱۸ و ۱۹۔ الف و ج: ندارد. ۲۰۔ الف: ندارد. ۲۱۔ الف: او. ۲۲۔ متن: شدی.
۲۳۔ الف: ندارد.

در هر صد و بیست سال یکبار[1] نو می‌شود. و خواجه خضر علیه[2] السّلام عروس بسیار خواسته است. و اُورا فرزندان بسیار است[3]. فامّا [حالا][4] تا هل را ترک کرده است. و فرزند ندارد. و عروسان و فرزندان خواجه خضر را نمی‌شناسند[5]. و در بازارها [در][6] می آید[7]، و[8] چیزی می[9] خرد و می[10] فروشد و برسم دلّالان می باشد. درمنا[11] و در[12] عرفات می آید و آواز خوش را دوست می دارد و استماع[13] کلام الله می کند و سماع می رود[14]، و وجد بروی غالب است، یکشبانه[15] روز یا بیشتر در وجد می باشد و بزیارت صالحان و نماز[16] جمعه می رود. و[17] جمع با اولیا[18] می شود. و[19] در هر[20] سال دو[21] بار، یکبار در[22] عرفات در موسم حج و یکبار [دیگر][23] در ماه رجب

۱- الف: یکی. ۲- ج: ندارد. ۳- متن: بوند. ۴- متن: لا. ۵- متن: شناختند.
۶- متن: ندارد. ۷- ج: می آیند. ۸- الف: عبارت: "وچیزی میخرد" ندارد. ۹- ج: میخورند.
۱۰- ج: عبارت از: "ومیفروشد... تا درمنا" ندارد. ۱۱- الف: بازارهنا. ۱۲- الف و ج: ندارد.
۱۳- الف: سماع و ج: بسماع. ۱۴- متن: میکند. ۱۵- الف: یکشبا. ۱۶- الف و ج: ندارد.
۱۷- الف: و بایشان و عبارت: "وجمع باولیا می شود" ندارد. ۱۸- ج: ندارد. ۱۹- الف و ج: ندارد.
۲۰- الف: ندارد. ۲۱- الف: یکبار دوبار. ۲۲- ج: از. ۲۳- متن: ندارد.

ہر جا کہ فرمودہ[1]، حاضر می شوند.[2] [و[3] از مشایخ بخارا] منقول[4] است کہ در جمعۂ[5] اوّل ماہ رجب حضرت[6] خواجہ [خضر[7]] در بخارا می باشد.[8] و ازین جہت[9] عید می کنند در بخارا و سمرقند، [در[10] جمعہ اوّل رجب[11]][12] و یکدیگر را می[13] دریابند و مصافحہ می کنند، بامید آنکہ حضرت[14] خواجہ خضر را[15] دریابند. و پیش از آمدن وحی بحضرت [مصطفیٰ[16]] صلی اللہ علیہ وسلّم [صحبت[17] می داشتہ اند فامّا رسول صلی اللہ علیہ وسلّم] ایشان[18] را می شناختہ اند.[19] و[20] در آن وقت احادیث

۱۔ الف: فرمودہ شوند و ج: فرمودہ شدہ اند. ۲۔ الف و ج: عبارت: "حاضر می شوند" ندارد. ۳۔ متن: عبارت: "و از مشایخ بخارا" ندارد. ۴۔ ج: منقول منقول است. ۵۔ متن: اوّل جمعہ. ۶۔ الف و ج: ندارد. ۷۔ متن: ندارد. ۸۔ الف: باشند.
۹۔ ج: جہتہ. ۱۰۔ متن: عبارت: "در جمعہ اوّل رجب" ندارد. ۱۱۔ ج: ماہ رجب.
۱۲۔ الف: ندارد. ۱۳۔ الف: در می یابند. ۱۴۔ الف و ج: ندارد.
۱۵۔ ایضاً ۱۶۔ متن و ج: ندارد. ۱۷۔ متن: عبارت از "صحبت ... تا وسلّم" ندارد.
۱۸۔ الف: اورا و ج: رو ایشانرا. ۱۹۔ الف و ج: است.
۲۰۔ الف و ج: ندارد.

بسیار از رسول علیہ[1] الصلوٰۃ والسّلام روایت کردہ است[2]. [و][3] یکی از آنہا اینست کہ خواجہ[4] خضر علیہ السّلام گفتہ است کہ پیش رسول علیہ[5] (الصلوٰۃ و السّلام بودم، در خانۂ[6] از خانہ ھای انصاریان، تا بسیاری از یاران غمناک بودند و[7] می ترسیدند از دشمنان. رسول علیہ[8] الصّلوٰۃ والسّلام گفت: "ما من مؤمن یقول صلی[9] اللّٰہ علی محمّدٍ الاّ نصر اللّٰہ قلبہ و نوّرہ[10]."[11] و خواجہ خضر فرمودند کہ[12] من و خواجہ[13] الیاس در پیش شموئیل[14] علیہ السّلام بودیم کہ دشمنان[15] بسیار غلبہ کردند[16] بر ایشان. شموئیل[17] علیہ السّلام[18] گفت مر یاران

۱۔ الف و ج: صلی اللّٰہ علیہ وسلّم. ۲۔ ج: ندارد. ۳۔ متن و الف: ندارد. ۴۔ الف: حضرت خواجہ خضر و ج: حضرت خضر. ۵۔ الف: ندارد و ج: صلی اللّٰہ علیہ وسلّم. ۶۔ الف: خانہ انصاریان. ۷۔ ج: ندارد. ۸۔ الف و ج: صلی اللّٰہ علیہ وسلّم. ۹۔ الف و ج: صلی اللّٰہ علیہ وسلّم.

۱۰۔ ترجمہ: "نیست مومنی کہ بگوید صلی اللّٰہ علی محمدٍ مگر اینکہ خداوند قلبش را یاری و روشن کند."

۱۱۔ ج: ندارد ۱۲۔ الف: ندارد. ۱۳۔ ج: ندارد. ۱۴۔ ج: اشمویل والف: شمویل پیغامبر و متن: اشموئیل. ۱۵۔ الف: دشمن: ۱۶۔ الف: "کردو" برایشان ندارد.

۱۷۔ الف و ج: اشمویل. ۱۸۔ الف: ندارد.

خود را، که بگویند: "صلی اللہ [تعالیٰ] علیٰ محمدٍ" و حمله آرید بر کافران. یک حمله آوردند و گفتند[۲]: "صلی اللہ[۳] تعالیٰ علیٰ محمدٍ" دشمنان[۴] ایشان هزیمت یافتند[۵]، و[۶] در دریا غرق شدند و خواجه خضر این دعا[۷] را بسیار می گوید: [۸] یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْئَالُكَ اَنْ تُحْیِيَ قُلُوْبَنَا بِنُوْرِ مَعْرِفَتِكَ اَبَدًا[۹].

بدانکه خواجه خضر و خواجه الیاس علیهما الصلوٰة والسّلام[۱۰] و همه اولیاء غیب وشهادت بر[۱۱] مذهب[۱۲] [اهل[۱۳]] سنّت و جماعت اند و متابع کتاب و سُنّت [اند[۱۴]]. اللّهم ثبتنا علیٰ ذلک. تمّت الرسالة الابدالیّه.



۱- متن: ندارد. ۲- ج: گفتند که. ۳- متن: صلی اللہ علیه وسلّم تعالیٰ علیٰ محمّد. ۴- الف: دشمن.

۵- الف: کرد. ۶- الف: و همه. ۷- الف: ندارد. ۸- ترجمه: "ای زنده ای پایدار ای که جز تو نیست معبودی، از تو میخواهم که همواره قلوب ما را به نور شناسایی خود روشن بداری".

۹- ج: "ابداً" ندارد. ۱۰- ج: علیهما السلام. ۱۱- ج: ندارد. ۱۲- ج: بر مذهب سنت اند. اللّهم ثبتنا علیٰ ذلک. آمین یا رب العالمین. تمّت تمام شد رسالهٔ ابدالیه.

۱۳- متن: ندارد. ۱۴- ایضاً.

تعلیقات

در این رساله از کسانی نام برده شده است، و در اینجا به اختصار شرح احوال آنان آورده می شود:

۱۔ حضرت شیخ ابوالحسن علی بن عثمان ہجویری داتا گنج بخش رحمۃ اللہ علیہ۔

۲۔ حضرت شیخ ابوسعید ابی الخیر میھنہ ای رحمۃ اللہ علیہ۔

۳۔ حضرت مولانا جلال الدین محمّد بلخی رومی رحمۃ اللہ علیہ۔

۴۔ سلطان محمود غزنوی رحمۃ اللہ علیہ۔

۵۔ حضرت خواجہ بہاء الحق والدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ

۶۔ حضرت مولانا حمید الدین شاسی رحمۃ اللہ علیہ۔

۷۔ حضرت خواجہ علاء الدین عطّار رحمۃ اللہ علیہ۔

۸۔ حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

۹۔ حضرت حذیفہ بن یمانی (یمان) رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

۱۰۔ حضرت شیخ المشایخ علاء الدولہ سمنانی رحمۃ اللہ علیہ۔

۱۱۔ شمس العارفین الغزنوی السجاوندی رحمۃ اللہ علیہ۔

۱۲۔ حضرت اویس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

۱۔ حضرت ابوالحسن ہجویری جلابی غزنوی (رح)

(متوفی سال: ۴۶۵ ھ)



حضرت ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی ہجویری غزنوی و سپس لاہوری، از رجال معروف بعلم و معرفت و طریقت است. اصل او از غزنین است و "جلاب" و "ہجویر" نام دو محلّت از غزنین می باشند.

خاندان او در غزنین از مردان راہ حق بودہ و مسجد و منبر داشتہ اند. مدّتی مصاحب "حضرت شیخ ابوالفضل محمّد بن حسن ختلی (رح)" بودہ و طریقت را ہم ازو گرفتہ است. سپس بسیاحت و حج و زیارت رفتہ و ملازم "حضرت شیخ ابوالعباس احمد بن محمّد اشقانی (رح)" بودہ و ازو اخذ پارہ ای علوم کردہ است.

وی را با بسیاری از استادان طریقت مثل: "شیخ ابوالقاسم عبدالکریم قشیری (رح)" و "حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر (رح)" و "حضرت ابوعلی فارمدی (رح)" و دیگر بزرگان و محدثین اتفاق ملاقات افتادہ است سپس بہند

رفتہ و ساکن لاہور شدہ است.

خود او گفتہ است "و شیخ من گفتی و وی جنیدی مذہب بود و من برموافقت شیخم." ازین رو پیداست کہ در طریقت بتبع حضرت شیخ ابو الفضل ختلیؒ جنیدی مذہب بودہ است.

در کتاب کشف المحجوب نقل کردہ است کہ دیوان اشعار و کتاب "منہاج الدّین" تألیف او را گرفتہ و بنام خود کردہ اند، و از خدا خواستہ است کہ نام سارق دیوان و کتاب را از دیوان طلاب درگاہ خود پاک گرداند.

کتاب کشف المحجوب بزبان فارسی از تألیفات اوست و آن کتابی است بسیار فصیح و مورد استناد بزرگان فن.

وفات او را در ۴۶۵ و ۴۷۰ و ۴۶۵ گفتہ اند. ظاہراً درگذشت ہجویریؒ در نوزدہم یا بیستم ربیع الثانی سال ۴۶۵ در شہر لاہور اتفاق افتادہ است. مدفن او در لاہور برجا و زیارتگاہ اہل دلست!

۱- عیناً نقل از کارنامہ بزرگان ایران ص ۱۵۴-۱۵۵، نشریۂ ادارۂ کل انتشارات و رادیو ایران.

۲- حضرت ابوسعید ابوالخیرؒ

(۳۵۷- ۴۴۰)

★

ولادت حضرت شیخ ابوسعید فضل اللہ بن ابی الخیر محمدّ بن احمد میھنیؒ و یا میھنہ ای، بروز یکشنبہ ۶ غرہ ماہ محرم سال ۳۵۷ ہجری قمری در شہر کی بنام "میھنہ" از توابع خراسان اتفاق افتادہ است.

علوم مقدّماتی را کہ صرف و نحو و لغت باشد در ھمان شہر آموختہ و چون اندیشۂ فقہ داشتہ بمرو رفتہ است. در مرو مدّت پنج سال در حوزۂ درس "حضرت امام ابوعبداللہ خضریؒ" حاضر شدہ و پس از درگذشت وی، پیش "حضرت امام ابوبکر قفّال مروزیؒ" پنج سال دیگر فقہ خواندہ است. سپس از مرو قصد سرخس کردہ است و چون بسرخس آمدہ نزد "حضرت امام ابوعلی زاہر بن احمد" کہ علم تفسیر و حدیث میگفتہ، رفتہ است و چون مدّتی تفسیر و اصول و اخبار رسول را فرا گرفتہ، اتفاق ملاقات او با "حضرت لقمان سرخسیؒ"

که از عقلای مجانین بوده، افتاده است.

حضرت لقمان سرخسیؒ او را بدر خانقاه "حضرت پیر ابوالفضل محمّد بن حسن سرخسیؒ" برده و دست او بدست پیر ابوالفضل داده است و این پیر ابوالفضلؒ مرید" حضرت شیخ ابونصر عبدالله بن علی سراج طوسیؒ" بوده است.

حضرت پیر ابوالفضلؒ مراقب حضرت شیخ ابوسعیدؒ بوده و شرایط تهذیب اخلاق و ریاضت باو فرا یاد داده است.

حضرت شیخ ابوسعیدؒ پس از اخذ طریقهٔ تصوّف بدیار اصلی (میهنه) برگشت، و هفت سال بریاضت پرداخت، و سپس نزدیک "حضرت ابوالفضل محمّد بن حسن سرخسیؒ" آمده، و باشارهٔ شیخ و پیر خود به نیشابور رفت، و در نیشابور از" حضرت ابوعبدالرحمٰن محمّد بن حسین بن محمد سلّمی نیشابوریؒ" صاحب "طبقات الصوفیه" خرقهٔ ارشاد گرفت و به میهنه برگشت و در آنجا خانقاهی بنا کرده، و بتربیت مرید و ریاضت پرداخته و پس از هفت سال با مرگ "حضرت ابوالفضل سرخسیؒ" بشهر آمل رفته و در آن شهر برای بار دوم، از دست

"حضرت ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالکریم قصاب آملی" از خلفای "حضرت محمد بن عبدالله طبری" خرقه گرفته و یک سال در شهر آمل مقام کرده و باز به نیشابور بازگشته است.

در این سفرها بزرگان علمی و شرعی نیشابور با او بمخالفت برخاستند، اما چندی نگذشت که مخالفت بموافقت بدل شد و مخالفان تسلیم شدند.

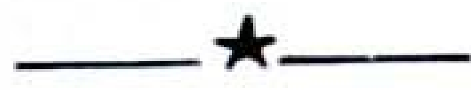
حضرت ابوسعید پس از یک سال اقامت در نیشابور به میهنه مراجعت نمود و عاقبت در همانجا که چشم بدنیای ظاهر گشوده بود، در شب آدینه چهارم شعبان سنه ۴۴۰ هجری، وقت نماز خفتن، درگذشت و روح بزرگ خود را که همه در کار تربیت مردان می داشت تسلیم خدای بزرگ کرد.

غیر از گفتار منظوم عربی و فارسی دوبیتی و رباعی، از گفتار و مأثورات و حکایات و حالات او، دو کتاب باقی مانده است: یکی "اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی السعید" که محمد بن منور میهنه ای نواده اش آنرا تالیف کرده است، و دو دیگر "حالات و سخنان شیخ ابوسعید" که محتملاً مؤلف آن "کمال الدین محمد" پسر عم پسر مؤلف اسرار التوحید است.[۱]

۱- عیناً نقل از کارنامه بزرگان ایران، ص ۱۳۸-۱۴۰.

۳۔ حضرت مولانا جلال الدّین بلخی رح

(۶۰۴ — ۶۷۲)



حضرت مولانا جلال الدّین محمّد رح، پسر حضرت بهاء الدّین محمّد بن حسین الخطیبی رح، شاعر و عارف و متفکّر بزرگ ایران، در ششم ربیع الاوّل ۶۰۴ هجری در بلخ متولد شد.

پدرش حضرت بهاء الدّین رح ملقب به "بهاء ولد" نوهٔ دختری خوارزمشاه بود و از مشایخ و دانشمندان بشمار میرفت و چون از خوارزمشاه رنجش یافت در سال ۶۱۸ هجری با پسرش جلال الدّین، بلخ را ترک گفت و چنانکه گفته اند، در نیشابور حضرت شیخ فریدالدّین عطّار رح را دیدار کرد و حضرت عطّار یک نسخه از مثنوی "اسرارنامه" خود را بجلال الدّین داد.

حضرت بهاء الدّین رح به بغداد و پس از زیارت حج "بملاطیه" رفت و پس از چهار سال به "لارنده"، که مرکز حکومت سلجوقیان آسیای صغیر بود، وارد

شد و پس از هفت سال به "قونیه" روی آورد و در آنجا بارشاد و هدایت پرداخت.

هنگامیکه حضرت جلال الدین بیست و چهار ساله بود، حضرت بهاء الدین وفات یافت و پس از او حضرت جلال الدین در خدمت "حضرت سید برهان الدین محقق ترمذی" که از شاگردان سابق پدرش بود، کسب فیض کرد و پس بشام و حلب رفت و بکسب علوم و معارف مشغول شد و آنگاه بقونیه آمد و ارشاد و وعظ آغاز کرد و چون "حضرت شمس الدین تبریزی" که پیری بزرگ و صوفی عالیقدر بود، بقونیه آمد، دیدارش حضرت جلال الدین مولوی را دگرگون ساخت، بطوریکه ارشاد و وعظ و تدریس را کنار گذاشت و شوریده ای آشفته حال و دل از کف داده شد و حلقهٔ ارادت حضرت شمس در گوش گرفت.

شاگردان حضرت مولانا از این تغییر حال در شگفت ماندند و درصدد برآمدند که او را دیدار حضرت شمس تبریزی محروم سازند. پس یک بار حضرت شمس را وادار کردند که از قونیه برود و چون رفت، حضرت مولانا جلال الدین

به اندوه و غصّه و بیتابی دچار شد، او را باز گرداندند؛ امّا در سال ۶۴۵ ه‍ ق دوباره بر او شوریدند و بنا بقولی او را کشتند.

دیدار حضرت شمس تبریزیؒ در حضرت جلال الدّین مولویؒ چنان اثری کرد که سراپای او را سوزانده و عشق آتشینی سراسر وجود او را گرفت و هفت سال پس از غیبت همیشگی یا کشته شدن حضرت شمسؒ، بساختن مثنوی آغاز کرد و مثنوی را که یک شاهکار عرفانی زبان فارسی است، بخواهش خلیفه و شاگرد و مرید خود "حضرت حسام الدّینؒ چلبی در شش دفتر سرود که گنجینهٔ بزرگی از عرفان و حکمت و سراسر پند و تمثیل و قصّه و روایت است.

از آثار او غیر از مثنوی "دیوان کبیر غزلیات"، اوست که بنام حضرت شمس تبریزیؒ به "دیوان شمس تبریزی" معروف شده است و نیز "فیه مافیه" به نثر از اوست و مکاتیب نیز از او باقی است.

حضرت جلال الدّینؒ، در یکشنبه پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هجری، در قونیه وفات یافت و او را در مقبرهٔ پدرش بخاک سپردند.

پسرش "سلطان ولد" نیز ذوق شعر داشت و مثنوی "ولد نامه" از او باقی است.[۱]



۱- عیناً نقل از کارنامهٔ بزرگان ایران. ص ۲۴۷-۲۴۹.

۴- سلطان محمود غزنوی رح

(۳۸۷ — ۴۲۱)

— ★ —

سبکتکین قبل از فوت، پسر کوچکتر خود "اسمعیل" را بجانشینی خویش معین کرد. در آن هنگام محمود در نیشابور بود و چون از فوت پدر و امارت برادر مطلع گشت با برادر از طریق صلح در آمد، تا اسمعیل سلطنت را باو محول کند و چون این امر حاصل نشد، بجنگ او شتافت و ویرا شکست داد و جای پدر نشست و نسبت باسمعیل رأفت بسیار نمود.

محمود که بعدها ملقب به "یمین الدوله" گردید، بزرگترین پادشاه سلسلهٔ غزنوی است. وی نخستین پادشاهی است که لقب "سلطان" بخود گرفت.

در زمان "عبدالملک بن نوح سامانی" محمود، برخراسان استیلا یافته آن بلاد را از دست سامانیان خارج ساخت. سپس قهستان بدست او افتاد و در سال ۳۹۳ھ سیستان را گرفت. یمین الدوله بکرات لشکر به هندوستان

کشید و با هندوان جهاد نمود و همچنین "ایلک خان" ترک را که قصد خراسان داشت بکلّی منهزم نمود و بر ماوراالنّهر مسلّط گردید. سپس بلاد غور را در سال ۴۰۱ھ فتح کرد و احکام اسلام را در آن حدود مجری ساخت. در سال ۴۰۷ھ دیار خوارزم را جزء متصرّفات خود ساخت و در سنۂ ۴۱۶ھ قصد سومنات کرد و پس از فتح آن حدود و بدست آوردن غنائم زیاد، بت معروف "سومنات" را درهم شکست و یک قسمت از آنرا بغزنہ آورده در عتبۂ مسجد قرار داد. در سال ۴۲۰ھ ری و حدود آنرا از مجدالدوله دیلمی گرفت. از وقایع مهم ایّام سلطنت محمود متفرق شدن ترکان "غز" در اطراف بلاد ایران است.

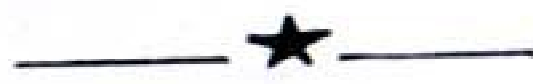
محمود در سال ۴۲۱ هجری وفات یافت!



عیناً نقل از کارنامۂ بزرگان ایران. ص ۳۱۹ - ۳۲۰

۵۔ حضرت خواجہ بہاء الدّین محمّد نقشبندؒ

(۷۱۸ ـــــ ۷۹۱)



حضرت بہاء الدّین محمّد بن محمّد بخاری نقشبندؒ، در محرم سال ۷۱۸ ہجری در دہی بنام "قصر عارفان" در یک فرسنگی بخارا متولّد شدہ است.

حضرت خواجہ بہاء الدّین نقشبندؒ را نظر قبول از "حضرت خواجہ محمّد بابا سماسیؒ" بودہ است. نقل کردہ اند کہ "حضرت خواجہ محمّد بابا سماسیؒ بارھا کہ بر قصر ہندوان می گذشتہ اند می فرمودہ اند کہ ازین خاک بُوی مردی می آید و زود باشد کہ قصر ہندوان قصر عارفان شود. تا روزی از منزل "حضرت سیّد امیر کلالؒ" کہ از خلفاء ایشانند بطرف قصر عارفان متوجہ شدند و فرمودند کہ آن بُوی زیادت شدہ است؛ ھمانا کہ آن مرد متولّد شدہ است.

حضرت خواجہ بہاء الدّین نقشبندؒ بحسب صورت تعلیم آداب طریقت از "سیّد امیر کلالؒ" گرفتہ؛ امّا در حقیقت اویسی بودہ و مؤسّس و بنیان

گذار طریقهٔ "نقشبندیه" است.

دوازده سال با "حضرت خلیل اتا" بوده و دو بار سفر حجاز کرده و در نوبت دوم "خواجه محمّد پارسا" یکی از خلیفگان او با وی بوده است.

چون بخراسان آمده خواجه محمّد پارسا را با سایر اصحاب از راه "باورد" بجانب نیشابور فرستاده و خود برای ملاقات با "حضرت مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی" بهرات آمده و سه روز در "تایباد" در صحبت حضرت مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی گذرانده است وسپس متوجه حجاز شده و در نیشابور باصحاب ملحق گردیده است. و پس از حجاز چندی در مرو اقامت کرده و آنگاه بخارا آمده و تا آخر حیات در آنجا بوده است.

مریدان بسیار داشته است که مشهورترین ایشان "حضرت خواجه علاء الدّین عطّار" و "حضرت خواجه محمّد پارسا" هر دو از جانشینان وی اند. طریقهٔ وی به "حضرت بایزید بسطامی" عارف وصوفی مشهور میرسد.

درشب دوشنبۂ سوم ربیع الاوّل ۷۹۱ ہجری در ھمانجا کہ چشم بجہان گشودہ بود (قصر عارفان) درگذشت و مزارش اکنون در آنجا معروفست". "دلیل العاشقین" در تصوّف و "حیات نامہ" در نصایح و مواعظ منسوب بدوست[1]



۱- عیناً نقل از کارنامۂ بزرگان ایران، ص ۲۷۳-۲۷۴.

۶۔ حضرت مولانا حمید الدین شاشیؒ

حضرت مولانا حمید الدین شاشیؒ از کبار علماء بخارا بوده است در زمان حضرت خواجه بہاء الدین نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سرّہ و بایشان ارادت و اخلاص تمام داشته است. فرزند ایشان حضرت مولانا حسام الدین بخاریؒ شاشی خلیفہ اوّل است از خلفای حضرت امیر حمزہ ابن سیّد امیر کلالؒ.[۱]



۱۔ رشحات عین الحیات، ص ۵۱.

۷- حضرت خواجه علاء الدّین عطّار رح

نام وی محمّد بن محمّد البخاری رح ست. از کبار اصحاب خواجه بهاء الدّین نقشبند رح بوده است[۱]. در اصل از خوارزم بوده اند و خواجه محمّد رح را سه پسر بوده است: خواجه شهاب الدّین رح و خواجه مبارک رح و خواجه علاؤالدّین رح. چون خواجه محمّد وفات یافته خواجه علاؤالدّین عطّار رح هیچ چیز از میراث پدر قبول نکرده بودند و بر تجرید تمام در یکی از مدارس بخارا بتحصیل علوم اشتغال نموده و حضرت خواجه نقشبند رح را دختری صغیره بوده است بوالده وی گفته اند که چون بحد بلوغ رسد همان زمان مرا آگاه گردانی. چون آن وقت رسیده است حضرت خواجه نقشبند رح از قصر عارفان بشهر آمده اند و یکسر بحجرهٔ خواجه علاؤالدّین عطّار رح که در مدرسه داشته رفته اند. دران حجره کهنه بوریایی دیده اند که خواجه گاهی پهلو بر آن نهاده و دو خشت پخته که

۱- نفحات الانس، ص ۲۶۹ و قصر عارفان، ص ۲۲۸.

بالین می ساخته و ابریق شکسته که بآن طهارت می کرده اند. چون خواجه علاؤ الدینؒ الشانرا دیده اند. در قدم ایشان سر نهاده اند و نیازمندی بسیار کرده.

حضرت خواجه نقشبندؒ فرموده اند که مرا دختری ایست که امشب بحد بلوغ رسیده و من ماموریم باآنکه وی را بحبالۂ عقد تو در آرم. خواجه علاؤ الدینؒ تواضع نموده گفته اند که این سعادتیست عظمیٰ که روی بمن آورده. لیکن مرا از اسباب دنیوی چیزی نیست که صرف کنم و حال اینست که مشاهده می فرمائید. حضرت خواجه نقشبندؒ فرمودند که ترا و اورا من عندالله رزقی مقدور مقرر ست. از آن ممر فکری نیست. پس آن عقد واقع شده و بعد از چندگاه خدمت خواجه حسن عطار قدس سره از ایشان بوجود آمده اند![1]

حضرت خواجه نقشبندؒ در ایام حیات خود تربیت بسیاری از طالبان حواله بایشان می کردند و می فرمودند که علاء الدین خیلی بار بر ما سبک کرده است.

۱۔ رشحات عین الحیات، ص ۹۴ و قصر عارفان، ص ۲۲۸۔

لاجرم انوار ولایت و آثار آن علی وجہ الاتم و الاکمل از ایشان بطور پیوستہ است و بی من صحبت و حسن تربیت ایشان بسیاری از طالبان از پایگاہ بعد ونقصان بہ پیشگاہ قرب و کمال رسیدند و مرتبۂ کمال و تکمیل یافتند.[1]

حضرت سیّد شریف امام جرجانیؒ می گفتہ کہ تا من بصحبت شیخ زین الدین رحمۃ اللہ علیہ نرسیدم از رفض نرستم و تا بصحبت خواجہ علاؤالدین عطّار قدس سرہ نہ پیوستم خدای را نشناختم —— بعضی از کلمات قدسیہ ایشان را کہ در مجالس صحبت می فرمودہ اند خدمت حضرت خواجہ محمّد پارسا قدس اللہ روحہما در قید کتابت آوردہ بودند و چندی از آن بہ نیّت تبرک استرشاد مذکور می کردند.[2]

وفات حضرت خواجہ علاؤ الدّین قدس سرہ بعداز نماز خفتن شب چہارشنبہ بیستم رجب ۸۰۲ ہجری قمری بودہ است و روضہ مطہرہ ایشان در دہ نوجغانیاست.[3]

۱۔ نفحات الانس، ص ۲۶۹. ۲۔ ایضاً. ۳۔ ایضاً، ص ۲۷۱.

۸- حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ تعالی عنہ

حضرت ابوعبد الرحمن عبداللہ بن مسعود (رض) بن غافل بن حبیب بن شمخ بن فار بن مخزوم ہذلی حلیف بنی زہرہ. مادر او مسماۃ بأم عبد بنت عبدود. وازین روگاہی بحضرت عبداللہ ابن مسعودؓ کنیت ابن ام عبد نیز دادہ اند. او از قدمای اصحاب رسول صلوات اللہ علیہ است و بروایت ابونعیم اصفہانی ششمین کس است کہ اسلام آورد و از این رو او را سادس ستہ می گفتند. و او این لقب را دوست می داشت. حضرت ابن مسعودؓ شبان عقبہ بن ابی معیط بود و گویند روزی رسول اکرم صلوات اللہ علیہ با حضرت ابی بکر (رض) بر رمۂ او می گذشتند و از او شیر طلب کردند حضرت ابن مسعودؓ بمقتضای امانت از دادن شیر امتناع جست، رسول صلوات اللہ علیہ برہ میشی را کہ تا آنگاہ بار نگرفتہ بود برگرفت و پستان او مس کرد و در حال پستانہای میش پر از شیر شد و روان گردید.

حضرت ابن مسعودؓ در اثر این معجزه مسلمانی پذیرفت. و از آن پس ملازم خدمت رسول صلوات اللہ علیہ گردید. چنانکہ او را صاحب نعلین و ساده و سواک می خواندند و او نخستین کسی است کہ قرآن کریم را علی رؤس الأشهاد در مکہ تلاوت کرد و وی ذوالهجرتین است. چه یکبار بحبشه و بار دیگر بہ مدینہ ہجرت کرد و در ہمۂ غزوات رسول (ص) حاضر بود و ابوجهل را او بدست خویش بکشت. خانہ او جنب مسجد رسول (ص) بود و با مادر خود پیوستہ بخانۂ پیغامبر صلوات اللہ علیہ آمد وشد داشت بدان حد کہ حضرت ابوموسی اشعری رضی اللہ آنگاه کہ بمدینہ آمد حضرت ابن مسعودؓ و مادر او را از اهل بیت طهارت گمان برد.

و نیز او از عشرۂ مبشره است یعنی یکی از ده تن یاران کہ پیغمبر (ص) بآنان وعدۂ بهشت فرمود. او در روش و حرکات بآنحضرت (ص) تشبّه می ورزید. لکن ساقهای پا لاغر داشت. وقتی در حضور پیغامبر صلوات اللہ علیہ وی را بلاغری استهزا کردند. آنحضرت (ص) منع فرمود. حضرت ابن مسعودؓ را

قامتی بلند و نحیف بود و موی سر تا پشت گوش فرو می گذاشت . و خضاب نمی کرد . در خلافت حضرت ابی بکر رض و قتال اہل ردّہ مأمور حفظ مواضع بی حفاظ مدینہ گشت . و در جنگ یرموک حاضر بود . و بزمان خلافت حضرت عمر (رض) در ۲۰ ہجری[1] ولایت کوفہ یافت . و حضرت عمر رض بمردم کوفہ نوشت : من عمار یاسر و عبداللہ بن مسعود را بمعلّمی و وزیری شما فرستادم .[2]

حضرت عبداللہ رض تا خلافت حضرت عثمان (رض) در کوفہ بماند .[3] و در زمان خلافت حضرت عثمان رض از این عہدہ معزول گشت و چون سوی مدینہ می آمد در راہ امامت نماز جنازہ حضرت ابوذر غفاری (رض) کرد .[4]

حضرت ابن مسعود رض شصت سال عمر کرد[5] و بسال ۳۲ ہجری در مدینہ فات یافت و در جنت البقیع مدفون شد .[6]

دائرۃ المعارف اردو (اردو انسائیکلو پیدیا، ص ۹۷۰) . رک : بہ حرف عبداللہ .

لغت نامہ دھخدا (آ - ابوسعد) ص ۳۴۹ . ۳ - ایضاً . ۴ - دائرۃ المعارف اردو (اردو انسائیکلو پیدیا ص ۹۷۰) رک : حرف عبداللہ . ۵ - ایضاً . ۶ - لغت نامہ دھخدا (آ - ابوسعد) ص ۳۴۹

۹ـ حضرت حذیفه بن یمانی (یمان) رضی الله تعالیٰ عنه

حضرت حذیفه رض ابن الیمان حسل بن جابر العبسی القناطیری. مکنی باپی عبدالله صحابی است. بعضی نام پدر او را حسل و برخی حسیل ابن جابر ابن عمرو گفته اند. وگروهی گویند، لقب جد او جروة ابن الحرث است وچون بقناطر که موضعی نزدیک کوفه است، منزل کرد. او را قناطیری نیز می خوانند. او با پدر خویش بمدینه شد و رسول اکرم (ص) او را مخیر فرمود تا در زمرهٔ مهاجرین یا عداد انصار درآید. و او انصاری بودن را اختیار کرد و کاتب حرص نخیلات بود. وی رازدار رسول (ص) بود. و حضرت (حق) اسماء منافقین صحابه را بدو ابراز فرمود و آنگاه که دور خلافت بحضرت عمر (رض) رسید. از وی درخواست تا نام های منافقین بدو افشا کند. و او از قبول خواهش حضرت عمر رض سرباز زد و حضرت عمر رض تنها هرگاه حضرت حذیفه رض بر جنازهٔ یکی از اصحاب حاضر نمی آمد، در می یافت که وی از منافقین بوده است. و ازینرو او نیز حضور نمی یافت.

او در جنگ نهاوند پس از کشته شدن حضرت نعمانؓ ابن مقرون لواء جیش مسلمانان را بدست گرفت. و همدان و ری و دینور را وی بگشود. و در فتح جزیره نیز شرکت داشت. و از طرف حضرت عمرؓ به حکمرانی نصیبین منصوب گشت. و بواسطه کمال امانت که داشت حضرت عمرؓ بتمام ممالک مفتوحه فرمان کرد که حضرت حذیفهؓ هر چیز و هر مقدار که بخواهد بوی دهند. لکن او تنها به معاش روزانهٔ خود و علیق اسپ خویش قناعت ورزید. و آنگاه که بمقر خلافت بازگشت. حضرت عمرؓ او را در آغوش گرفت و گفت: تو برادرِ من و من برادرِ تو باشم. و در کشف المحجوب هجویری آمده است که وی از اصحاب حرب الصفّه بوده است.

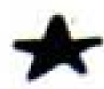
وهم گویند که او برخی از اسرار رسول (ص) را بحضرت حسن بصریؒ آموخت ونیکوئی وعظ و تذکیر حسنؒ از آن اسرار باشد:

گفت زان فضلی حذیفه با حسن
تا بدان شد وعظ و تذکیرش حسن (مولوی)

وفات وی چهل روز پس از شهادت حضرت عثمانؓ بود و مدفن وی بمدائن

درپای ایوان است. و در سال ۱۹۳۳م چون قبری که بنام حذیفه است و مزار مردم می باشد، در کنار دجله مورد تعرض امواج آب قرار گرفته آن قبر را بداخل خشکی نزدیک قبر حضرت سلیمان (ع) منتقل کرده و ساختمانی برای آن ساختند.

حمدالله مستوفی آرد: و بطرف شرقی کوفه، مقام حضرت یونس پیغمبر (ع) است و مشهد حضرت حذیفه (رض) بن الیمان مصاحب رسول (ص)... (نزهة القلوب ۳: ۳۳).[1]



۱- عیناً نقل از لغت نامه دهخدا، ص ۲۱۶ (حرف "ح"، شمارهٔ مسلسل ۴۸).

۱۰۔ حضرت علاء الدولہ احمد سمنانیؒ

۶۵۹ — ۷۳۶

★

حضرت شیخ رکن الدین ابو المکارم احمد بن محمد بن احمد سمنانی بیابانکی ملقب بعلاء الدولہؒ، درذی الحجہ سال ۶۵۹ ولادت یافتہ است.

پدرش بہ "ملک شرف الدین سمنانیؒ" شہرت داشتہ وخود او بالقاب متعدد از قبیل "علاء الدین"، "رکن الدین"، "شمس الدین" مشہور وموصوف بہ "سلطان المتألہین" بودہ است.

درکودکی بفرا گرفتن فقہ وحدیث ولغت وادب پرداختہ واز "حضرت رشید بن ابی القاسمؒ" وغیراو سماع حدیث وروایت کردہ است.

درجوانی ملازم "ارغون" یکی از خوانین مغول بودہ وپس توبہ کردہ بخلوت رفتہ است.

دربغداد مصاحب "حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمٰن اسفراینیؒ" از

مشایخ تصوّف بوده و ظاهراً خرقۂ ارشاد ازو گرفته است.

مکرر بزیارت خانۂ خدا، نایل آمده و دائم تلاوت قرآن و انواع ریاضت اشتغال داشته و عاقبت در سمنان در خانقاه شکاکیّه منزوی شده و تمام ثروت وتموّل خود را وقف فقرا و صوفیه کرده است.

"حضرت ابوالبرکات تقی الدّین علی دوستی سمنانی" و "حضرت شیخ عبدالله غرجستانی" و "حضرت شرف الدّین عربشاه" از اصحاب او بوده اند و "حضرت صدرالدّین بن حمویّه" و "حضرت سراج الدّین قزوینی" از او اخذ طریقت نموده اند. با "حضرت کمال الدّین عبدالرزاق کاشانی" از بزرگان علمای عصر و واقفان بقواعد علم باطن، مکاتبه داشته و ظاهراً بطوس و تبریز و بغداد بسیاحت رفته است.

نقل کرده اند که مصنّفات او برسیصد تصنیف بالغ میشود.

هفتاد و هفت سال عمر کرده و در شب جمعۂ بیست و دوم ماه رجب سال ۷۳۶ هجری، در "صوفی آباد" سمنان وفات یافته و همانجا مدفون شده است.

از تصنیفات اوست: کتاب "بیان الاحسان لاهل العرفان"، کتاب "سربال البال فی اطوار سلوک اهل الحال"، کتاب "قواعد العقاید" کتاب "لاهل الخلوة و الجلوة"[1] و کتاب "عروة الوثقی".[2]



۱ـ عیناً نقل از کارنامهٔ بزرگان ایران، ص ۲۶۵ــــ ۲۶۷.

۲ـ قصرِ عارفان، ص ۸۰ و ۱۵۹.

۱۱- شمس العارفین غزنوی سجاوندی رحمة الله علیه

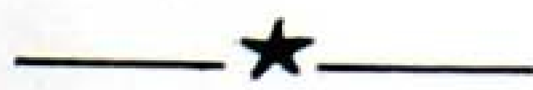
محمّد بن ابی یزید طیفور ملقب به شمس الدّین و مکنی بابی ابوالفضل السجاوندی الغاری متوفی ۵۶۰ هجری. او راست:

۱- "الوقف والابتداء" که هفت گونه وقف را می شناساند.

۲- "الموجز" که پنج گونه را در بردارد.

۳- "عین المعانی فی تفسیر سبع المثانی".

سجاوندی نخستین کسی است که نشانه های هفتگانه وقف را بکار برده و از این رو این نشانه ها سجاوندی خوانده شده و قرآن ها را که این نشانه ها در آن بکار رود "قرآن سجاوندی خوانند".[۱]



۱- عیناً نقل از لغت نامه دهخدا ص ۲۲۶ (حرف س - ع - شماره مسلسل ۹۸).

۱۲ـ حضرت اویس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

حضرت اویس قرنیؓ بن عامر بن جزء بن مالک از طایفۂ بنی مراد، یکی از پارسایان و از تابعیان است.[1] اصل وی از یمن است. او زندگانی حضرت رسول (ص) را ادراک نکرد و بدرک صحبت آنحضرت (ص) موفق نگردید. و بر حضرت عمر بن خطاب (رض) وارا شد.[2] و در جنگ صفین با حضرت علی بن ابیطالب (رض) بود و بیشتر برآنند که وی درہمین واقعہ کشتہ شد.[3] بسال ۳۷ ہجری برابر ۶۵۷ میلادی (الاعلام زرکلی).[4]

... خواجہ انبیا علیہ الصّلوٰۃ والسّلام گفت: "در امت من مردی است

۱ـ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلّم: "اویس القرنی خیر التابعین باحسان" (تذکرۃ الاولیا، عطّار، ص ۱۹). ترجمہ: پیامبر فرمودند (ع) اویس قرنی بہترین پیروان است در احسان (نیکوکاری).
۲ـ تذکرۃ الاولیا، عطّار ص ۲۸. ۳ـ ایضاً.

۴ـ عیناً نقل از لغت نامۂ دہخدا، ص ۵۰۹. (الف بخش دوم ـ شمارۂ مسلسل ۱۵۷).

که به عدد موی گوسفندان ربیعه و مضر، او را در قیامت شفاعت خواهد بود."

و چنان گویند که در عرب هیچ قبیله را چندان گوسفند نبود که این دو قبیله را. صحابهؓ

گفتند که "این که باشد؟" فرمود که: "عبد من عبید اللّه" بنده‌یی از بندگان خدای.

گفتند: "ما همه بندگان خدای تعالی ایم، نامش چیست؟" فرمود که: "اویس"

گفتند که: "او کجا باشد؟" گفت: "به قرن" گفتند که: "او شما را دیده است؟"

گفت: "به دیدهٔ ظاهر نه." گفتند: "عجب! چنین عاشق تو و به خدمت تو نشتافته!؟"

فرمود که: "از دو سبب: یکی غلبهٔ حال، دوم تعظیم شریعت من، که مادری دارد

نابینا و مؤمنه، و بپای و دست سست شده. به روز اویس شتربانی کند و مزد

آن به نفقات خود و مادر خرج می‌کند." گفتند: "ما او را ببینیم؟" صدیقؓ را گفت:

"تو او را نبینی. امّا فاروقؓ و مرتضیؓ او را ببینند. و او مردی شعرانی بود. و بر پهلوی

چپ و بر کف دست وی چند یک درم سپیدی است. امّا نه برص است. چون او

را دریابید. سلام من برسانید و بگوبید که: "امّت مرا دعا کن."[۱]

۱۔ عیناً نقل از تذکرة الاولیا، عطّار، ص ۲۰.

..."از بوسلیمان (دارانی) روایت کرده اند: اویس قرنی رضی حج کرد و به مدینه رفت. و چون بر در مسجد بایستاد، وی را گفتندی که: این روضهٔ پیغامبر است، بی هوش شد. و چون به هوش آمد، گفت: مرا بیرون برید که شهری که محمد (ص) در آن مدفون بود، شهر من نباشد.[1]

ابن بطوطه گوید قبر او را بدمشق زیارت کرده است. و باز او گوید در کتاب الهلم فی شرح صحیح المسلم قرطبی خوانده ام که اویس با جماعتی از صحابه از مدینه بشام می رفت و در راه در بریهٔ که در آنجا نه آب و نه آبادی بود، وفات کرد. همراهان درکار او درماندند. ناگاه حنوط و کفن و آب حاضر دیدند. و در شگفتی شدند. پس او را شسته و کفن پوشیده و بر او نماز کرده بخاک سپردند. وسوار شدند. یکی از آنان گفت بازگردیم و نشانه بر قبر او گذاریم چون بازگشته از قبر اثری نیافتند. و ابن جزی ملخص و منقح رحلهٔ ابن بطوطه گوید که بعضی گویند او در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و بدانجا کشته شد و این اصح است.[2]

۱- عیناً نقل از ترجمه احیاء العلوم الدین (ج ۲) ص ۳۳۴.
۲- عیناً نقل از لغت نامهٔ دهخدا، ص ۵۱۰ (الف بخش دوم - شمارهٔ مسلسل ۱۵۷).



مآخذ و منابع

در حواشی و پیشگفتار از کتابهای زیر بهره‌مند شده‌ام:

۱۔ احیاء العلوم الدین (جلد چهارم)، از امام ابوحامد محمد بن محمد غزالیؒ، ترجمان مؤید الدین محمد خوارزمی، بکوشش حسین خدیوجم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران. ۱۳۵۲ ش.

۲۔ انیسیه، از مولانا یعقوب چرخیؒ، نسخهٔ خطی شمارهٔ ۵۸۶۶، مخزونهٔ کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.

۳۔ تاریخ عباسی (اردو) تصنیف سید شریف احمد شرافت نوشاهی. نسخهٔ خطی مخزونهٔ کتب خانهٔ نوشاهیه، ساهن پال شریف بخش گجرات.

۴۔ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (۲ مجلد)، نوشتهٔ شادروان سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۴ ش.

۵۔ تذکرة الاولیاء، از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهارس از دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۴۶ ش.

۶۔ تذکرهٔ مشائخ نقشبندیه (اردو) تألیف علامه نوربخش توکلی، مع تکمله از محمد صادق قصوری، ناشر نوری بک دپو، لاهور، ۱۹۷۶ م.

۷۔ تفسیر یعقوب چرخی، از حضرت مولانا یعقوب چرخیؒ، انتشارات حاجی عبدالغفار وپسران تاجران کتب ارگ بازار قندھار (افغانستان)، مطبع اسلامیہ ستیم پریس، لاہور، ۱۳۳۱ھ ق۔

۸۔ دائرۃ المعارف اردو (چاپ جدید)، ناشر شرکت پسران فیروز، لاہور، ۱۹۶۸م (اردو انسائیکلوپیڈیا (نیا ایڈیشن) فیروز سنز لمیٹڈ لاہور، ۱۹۶۸ء)۔

۹۔ خزینۃ الاصفیا (جلد اوّل) از مفتی غلام سرور لاہوریؒ، ناشر مطبع منشی نولکشور، کانپور، ۱۳۳۲ھ ق۔

۱۰۔ رشحات عین الحیات، از ملّا علی بن الحسین الواعظ الکاشفیؒ، نسخۂ خطّی، شمارہ ۲۱۲، مخزونہ کتابخانۂ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد۔

۱۱۔ الصحیح المسلم (جلد دوّم) از امام مسلمؒ بن الحجاج، (مطبع و تاریخ طباعت ندارد)۔

۱۲۔ فرہنگ سخنوران، تألیف دکتر عبدالرّسول خیامپور، چاپ چاپخانۂ شرکت سہامی چاپ کتاب آذربایجان، تبریز، ۱۳۴۰ش۔

۱۳۔ فصل الخطاب لوصل الاحباب الفارق بین الخطاء والصواب، تألیف خواجہ محمّد پارساؒ، نسخۂ خطّی در ملک آقای حضرت صاحبزادہ مولانا محمّد اسمٰعیل صاحب، سجادہ نشین خانقاہ شریف احمدیہ سعیدیہ، موسیٰ زئی شریف، بخش دیرہ اسمٰعیل خان۔

۱۴۔ فہرست کتابہای چاپی فارسی (۲ مجلد)، گردآورندہ خانبا بامشار، انتشارات

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷ ش

۱۵۔ فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (جلد ۲)، نوشتهٔ آقای محمد حسین تسبیحی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۳۹۴ھ.ق.

۱۶۔ فهرست نسخه های خطی فارسی (ج ۳ و ۴)، نگارندهٔ آقای احمد منزوی، انتشارات موسسهٔ فرهنگی منطقه ای، تهران، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ ش.

۱۷۔ قدسیه، تألیف خواجه محمد پارسا، با مقدمه و تحشیه و تصحیح و تعلیقات، ملک محمد اقبال، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۹۵ھ ق.

۱۸ قصر عارفان، از مولوی احمد علی، از نشریات مجلهٔ دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، ۱۹۶۵ م (ناشر اورینٹل کالج میگزین لاہور).

۱۹۔ کارنامهٔ بزرگان ایران، نشریهٔ ادارهٔ کل انتشارات و رادیو ایران، تهران، ۱۳۴۰ ش.

۲۰۔ کشف الاسرار و عدة الابرار (جلد ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۷ و ۹)، معروف تفسیر خواجه عبدالله انصاری، تألیف ابوالفضل رشید الدین المیبدی، بسعی و اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات کتابخانهٔ ابن سینا، تهران، ۱۳۴۴ھ.

۲۱۔ کشف المحجوب، از ابوالحسن سید علی بن عثمان هجویری، اردو ترجمه از ابوالحسنات سید محمد احمد قادری، ناشر اسلامک بک فاؤنڈیشن، لاہور، ۱۳۹۷ھ.

۲۲۔ کلیات شمس یا دیوان کبیر (جزء پنجم) از گفتار مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ ش.

۲۳۔ لطایف نفیسیہ در مناقب و فضایل اولیسیہ، از ناشناس، نسخۂ خطی شمارہ ۴۲۹۲، مخزونہ کتابخانۂ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔

۲۴۔ لغت نامہ، تالیف علی اکبر دھخدا، (آ۔ ابوسعد) چاپ مجلس شورای تہران، ۱۳۲۵ش و (ابوسعد۔ اثبات) ایضاً و (الف بخش دوم) "۵" شمارۂ مسلسل ۱۵۷)، مطبوعہ بہمن و اسفند ۱۳۴۸ش، دانشگاہ تہران و حرف "ح" ۵ شمارہ مسلسل ۲۸)، ۱۳۳۸ش و (حرف سین ۔ ع، شمارۂ مسلسل ۹۸)، ۱۳۴۳ش۔

۲۵۔ مثنوی معنوی (۶ دفتر) از مولانا جلال الدین رومیؒ، ناشر مطبع نولکشور لکھنؤ، ۱۳۲۲ھ۔

۲۶۔ مجمع البحار (ج سوم) از شیخ محمد طاہر، ناشر مطبع نولکشور۔ (تاریخ چاپ ندارد)۔

۲۷۔ مراۃ المثنوی، از تلمذ حسین، ناشر اعظم اسٹیم پریس، حیدر آباد دکن ۱۳۵۲ھ۔

۲۸۔ مرقاۃ المفاتیح شرح مشکوۃ المفاتیح (جلد ۱۱) از ملا علی قاری، ناشر مکتبۂ امدادیہ ملتان۔

۲۹۔ معجم المفہرس لالفاظ الحدیث (جلد ۷)، مطبوعہ مصر (تاریخ طباعت ندارد)۔

۳۰۔ نائیہ، از مولانا یعقوب چرخیؒ، با مقدمہ و حواشی خلیل اللہ خلیلی، (با ضمیمہ نائیۂ جامیؒ) ناشر انجمن تاریخ افغانستان کابل، ۱۳۵۲ش۔

۳۱۔ نفحات الانس از عبدالرحمٰن جامیؒ، ناشر مطبع اسلامیہ اسٹیم پریس، لاہور۔

۳۲۔ ہفت اقلیم (جلد اول)، اثر امین احمد رازی، با تصحیح و تعلیق، جواد فاضل، انتشارات کتابفروشی علی اکبر علمی و کتابفروشی ادبیہ، تہران۔ (تاریخ چاپ ندارد)۔



راهنمای رسالهٔ ابدالیه

۱۔ نام کسان.

۲۔ نام جاها.

۳۔ کتابنامه

۴۔ آیات قرآن مجید.

۵۔ احادیث نبوی صلی الله علیه وسلّم.

۶۔ گروه ها و اصطلاحات عرفانی.

۷۔ ابیات.

۱- نام کسان

۲- نام جاها

۳- کتابنامہ

۴- آیات قرآن مجید

۵- احادیث نبوی صلے اللہ علیہ وسلم

ان للہ ثلثمائہ نفس قلوبھم علیٰ قلب آدم صلوات الرحمٰن علیہ ولہ اربعون قلوبھم علیٰ قلب موسیٰ علیہ السلام ولہ سبعۃٌ قلوبھم علی قلب ابراھیم علیہ السلام ولہ خمسۃٌ قلوبھم علیٰ قلب جبرئیل علیہ السلام ولہ ثلاثۃٌ قلوبھم علیٰ قلب میکائیل علیہ السلام ولہ واحدٌ قلبۃٌ علیٰ قلب اسرافیل علیہ السلام ۱۳

انیّ لاجد نفسی الرحمٰن من قبل الیمن ۲۷

خبر عن اللہ تعالیٰ اولیاء تحت قبای لا یعرفھم غیری ای لا یعرفھم احد الّا بتائید اللھی ۲۲

لان یھدی اللہ بیدک واحدًا مما طلعت علیہ الشمس ۲۲

ما من مومن یقول صلی اللہ علےٰ محمّدٍ الّا نصر اللہ قلبہٖ و نورہٗ ۳۵

المرءُ مع من احبّ ۵

من احبّ قومًا فھو منھم ۴

۶- گروہ ھا و اصطلاحات عرفانی

ابدال ۱۳	استماع کلام اللہ ۳۳
ابدالان ۲۷	اوتاد ۱۳
ابرار ۱۳	اولیاء ۶، ۱۲، ۱۳، ۲۵
اخیار ۱۳	اولیاء اللہ ۲، ۴، ۷

۷- ابیات

فوارس هیجاء ادام الیوم الیوم | رها بین ظلمًا اذا اللیل اللیل
رجال محاریب حرب مکبهم | لدی رہم انفالهم الثقل ۳۱
گر نیم ز ایشان از ایشان گفته ام | خوش دلم کین قصه از جان گفته ام ۴
خاکپایش شو برای این نشان | تا شوی تاج سر گردن کشان ۲۰
گفت چون باشد کسی که جاودان | بر مراد او رود کارِ جهان ۷
گفت ای شه راست گفتی، همچنین | در فرو سیمای تو پیداست این ۸
زان بیاورد اولیاء را بر زمین | تا کند شان رحمة للعالمین ۳
زندگی و مرگ سرهنگان او | بر مراد او روانه کو بکو ۸
تا که نفریبد شما را شکل او | نقل او شاید به پیش از نقل او ۲۰
سالکان راه هم بر کام او | ماندگان راه هم بر دام او ۸
خاک شد جان و نشانهای او | هست بر خاکش نشان پای او ۲۰
و از برای صوفیان پاک بزم آراسته | و آنگهان آن صوفیان را الصلا آموخته
از میان صوفیان آن صوفی محجوب را | سرّ محجوبی در خلا آموخته ۱۹
مهدی و هادی وی ست ای نیکخوی | هم نهان و هم نشسته رو بروی ۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

رب یسر و تمم بالخیر

الحمد لله الذی زین السماء الدنیا بمصابیح و جعلها رجوماً للشیاطین و زین الارض
بالرسل و الانبیاء و الاولیاء و العلماء و جعلهم حججاً و براهین یرفع بهم الظلمات
و الشکوک من العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین محمد و آله
و اصحابه و اتباعهم الی یوم الدین و رحم الله علی استاذنا و مشایخنا و اسلافنا
و اولادنا و اصحابنا و جمیع المسلمین و بعد میگوید بنده ضعیف راجی للعفو
الرحیم یعقوب بن عثمان ابن محمود بن محمود الغزنوی ثم الجرخی ثم السوری
غفر الله له و لهم و لجمیع المومنین که بعد از رسل و انبیاء و اولیاء الله اند که
مرشدان خلایق اند بحکمت الوهیت و بعضی را بوعظ و نصیحت و بعضی را
باقامت حجج قاطعه براه میخوانند و متشا لا لامر رب العالمین و اقتداء بسید
المرسلین علیه الصلوة و السلام قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک
بالحکمت و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ایشان اند

نسخهٔ ج دیوان هند. تصویر نسخه‌های دیگر در ترجمهٔ اردو

ماه رجب و تکبیر رایي در یا می‌بندد و مصافحه میکنند بامید آنکه خواجه را دریابند

و پیش از آمدن وحي بحضرت صلي الله علیه وسلم صحبت میداشته اند فاما

رسول صلي الله علیه وسلم را ایشان امي شناخته است دران وقت احادیث

بسیار از رسول صلي الله علیه وسلم روایت کرده و یکي از آنها این است که

حضرت خضر علیه السلام گفته است که پیش رسول صلي الله علیه وسلم بودم در خانه

از خانهای انصار یاران تا بسیاري از یاران غمناک بودند مي ترسیدند از دشمنان

رسول صلي الله علیه وسلم گفت مامن مومن یقول صلي الله علیه وسلم محمد الا نضر الله

قلبه و نوره خواجه خضر فرمودند که من و الیاس در پیش اشمویل علیه السلام

بودیم که دشمنان بسیار غلبه کردند برایشان اشمویل علیه السلام گفت

مریاران خود را که بگوئید صلي الله تعالي علي محمد و حمله آرید بر کافران یک حمله آوردند

و گفتند که صلي الله علي محمد دشمنان ایشان هزیمت یافتند و در دریا غرق شدند

و خواجه خضر این دعا را بسیار میگوید یا حي یا قیوم یا لا اله الا انت

انت نور قلوبنا بنور معرفتک بدانکه خواجه

خضر و خواجه الیاس علیهما السلام همه اولیا و غیب و شهادت

بر مذهب سنت اند اللهم ثبتنا علي ذلک آمین یا رب العالمین دیگر

تمت تمام شد رساله ابدالیه روز سه شنبه بتاریخ ۲۳ شهر جمادي الاول

سنه ۱۱۱۰ موافق جلوس عالمگیر شاه غازي سنه ۴۲ نوشته فقیر محبت الله انصاري

Following is the list of books written by Maulana Yaqub Charkhi.

(a) **TAFSEER YAQUB CHARKHI**, Completed in 851 A H. containing "Tasmia", Tauz Sura-e-Fateha" and exegesis of two Chapters of Quran.

(b) **RISALA-E-NAAYIA**, based on the commentry of the Introduction of Maulana Jalaluddin's **Masnavi-e-Ma'navi** published in 1326 A.H. by the Anjuman-e-Tareekh Afghanistan, Kabul.

(c) **UNSIAH**, published in 1312 A.H. by Mujtabai Press, Delhi. Its Urdu translation is under publication by the Kutubkhana-e-Serajia, Khanqah Sharif Ahmadia, Saeedia, Musa Zai Sharif, Dera Ismail Khan, Pakistan.

(d) **COMMENTARY OF RUBAIYAT-E-ABU-SAEED ABUL KHAIR.**

A manuscripts copy is available in the Ganj Bakhsh Library, Institute of Persian Studies, Islamabad, bearing Serial No. 4448, but is not yet published anywhere.

(e) **SHARH-E-ASMA-ALLAH**, An exposition of the names of ALLAH in Arabic and Persian.

(f) **ABDALIYYAH**, a work on SUFISM.
The last treatise given in the above list is being published for the first time along with its Urdu translation by me. I am extremely grateful to the Director, Iran Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad and other friends with whose co-operation I have been able to accomplish this task.

MUHAMMAD NAZIR RANJAH

Islamabad, Pakistan

3-1-1398 A.H. 15-12-1977 A.H.

بسم الله الرحمن الرحيم

In the name of Allah, Beneficent and Merciful

About the Author

Praise be to Allah, Lord of the worlds, and peace and blessings of Allah, upon the Holy Prophet Hazrat Muhammad and all his followers.

The author of this small treatise, Maulana Yaqub Charkhi was son of Usman, son of Mahmud, son of Muhammad, son of Mahmood-al-Ghazanavi-al-Charkhi-al-Serzi, *alias* Yaqub Charkhi. His exact date of birth is not known. There is also very scanty information about his life in the extent sources of his biography.

Charkhi received his early education in Herat and Egypt. In Egypt he was a brilliant student of Maulana Shahab-ud-Din Sirami, a renowned scholar of that time. Hazrat Sheikh Zain-ud-Din was also a class-fellow of Maulana Yaqub Charkhi in the same institution. Permission for issuing **Fatwas** was also granted to Maulana Charkhi by the Ulema of Bukhara.

The Maulana also met Hazrat Baha-ud-Din Naqshbandi in Bokhara and was very much influenced by him. He also remained for some time with Khawaja Alauddin Attar in Badakhshan.

Charkhi died on 5th Safar, 851 A.H. The author of "Rash-haat" says that Maulana Charkhi was buried in a village, "Halftoo" in Hisar. But according to Saeed Nafeesi he died in Hisare Shadmaan" and buried in "Kalkhurinen" near Doshanbah, capital of Tajikistan. Saeed Nafeesi says that his son Maulana Yousof Charkhi succeeded his father after the latter's death.

The Maulana is the author of several books of importance. He was a poet as well. One of his Quatrains is cited by Amin-ud Din Razi in his biographical dictionary of poets (Tazkera) : Haft Iqleem.

Now, for the first time we are publishing a small treaties, edited and translated by a young scholar, one of our colleagues in Ganj Bakhsh Library, Mr. Mohammad Nazir Ranjha.

This work has beena ccomplished under the able and sincere guidance of a well-known Persian scholar, Mr. Ahmad Monzavi, our distinguished colleague who is also working int he same library.

Dr. S. Mehdi Gharavi

Islamabad, Pakistan

Director

Iran Pakistan

Institute of Persian Studies.

بسم الله الرحمن الرحيم

In the name of God, the Beneficient, the Merciful

The conception of the establishment of the Iran Pakistan Insititute of Persian Studies formalized with the will-will to patronize Learning and promote Culture-of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran and His Excellency, the President of Pakistan translated in the joint communique of 4th November, 1969.

The Ministry of Culture and Art of Iran and the Ministry of Education and Scientific Research of Pakistan were entrusted with the task of drawing and implementing the project. The goodwill and the zeal of co-operation displayed by the authorities responsible was to such an extent that as soon as the bare outlines of the project emerged clear, preliminary steps were taken to implement it. The nucleus of the Institute was formed in form of a central office at Rawalpindi and it began functioning with no loss of time.

On 23rd October 1971, the Government of Iran and Pakistan signed the Agreement 'regarding establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies in Pakistan.' The Institute stood established.

The Agreement begins : The Imperial Government of Iran and the Government of the Islamic Republic of Pakistan being desirous of strengthening and prepetuating the bonds of cultural, educational and linguistic co-operation between the two countries and with the object of arriving at the greatest possible understanding between them through mutual friendly co-operation in these fields, have decided to conclude this Agreement on co-operation in fields of Culture and Education."

And the Constitution defines the objectives of the Institute: "Pakistan is the proud possessor of a cultural heritage which has been enriched through centuries by the Persian Language, Literature and Art. In order to preserve and develop this heristage further 'an Iran Pakistan Institute of Persian Studies, shall be established in Pakistan jointly by the Ministry of Education and Scientific Research, Government of Pakistan and the Ministry of Culture and Art, Imperial Government of Iran...for an indefinite period."

Serial No. 34 Sufism No.8

Name	:	RISALAH-I-ABDALIYYAH
Author	:	Maulana Yaqub Charkhi
Foreword	:	Dr. Syed Mehdi Gharavi, Director, Iran Pakistan Institute of Persian Studies.
Editor	:	Muhammad Nazir Ranjha
Publisher	:	Iran Pakistan Institute of Persian Studies, House No. 296, Street No. 62, F-6/3, Islamabad, Pakistan Telephone : 23340
Press	:	Maktaba-e-Jadeed Press, Lahore.
Size	:	22×15 cms.
Paper	:	70 gm,
Calligrapher	:	Abdul Aziz.
Date	:	Khordad 2537 Sh. May 1978 A.D.
Price	:	20 Rupees Pakistani

RISALAH-I-ABDALIYYAH

by

MAULANA YAQUB CHARKHI

Edited and annotated with an Introduction

by

MUHAMMAD NAZIR RANJHA



IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF
PERSIAN STUDIES ISLAMABAD





RISALAH-I-ABDALIYYAH



MAULANA YAQUB CHARKHI

Edited and annotated with an Introduction

by

MUHAMMAD NAZIR RANJHA



IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES



RISALAH–I–ABDALIYYAH



MAULANA YAQUB CHARKHI

Edited and annotated with an Introduction

by

MUHAMMAD NAZIR RANJHA



IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES